



1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31

عوضتایم که در کافضل خلافت روزگار ما
بین این بینان بینان بینان

برای انوار خاکی که در این زمین علم و معرفت و ادب و اخلاق است
بهر آنکه در این راه است

جامع تعلیمات

چند کتابی که در این عهد و عصر تعلیمات علم و معرفت و ادب و اخلاق است
بهر آنکه در این راه است

در مطبوعاتی که در این عهد و عصر
در این راه است

کتاب اهدائی
۹۴۳

۹۴۳

و با اهتمام بنیاد شایان نامتو میراث شاعت یافت
در عین جز

جایی	اهدائی
۹۴۳	سرود

اطلاع - اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے جس کی فہرست مطول ہر ایک شایق کو چھاپے خانے سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سوشا اقبال اصلی حالات کتب کے بخوبی معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل پریس کے تین صفحہ جو ساوہ بین ان میں بعض کتب علوم عربی مثل علم نحو و صرف و جزوہ ورج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اسی درجہ اور مذاق کی دیگر کتب موجودہ کارخانے سے قدر و مالون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہووے :

علم نحو	
مجموعہ نحو میر محشی نحو میر مع شش سالہ	فصول الہبری محشی مع رسالہ خواص و ابواب و رسالہ لامیہ -
تشریح میر محشی از امام ابو الحسن العزیز	میزان الصرف و تشعب منظم و نثر مع دائرہ ابواب -
شرح مائتہ عامل محشی معروت درسی -	بیخ گنج و زبدہ معروت درسی کتاب -
هدایۃ النحو محشی درسی مع رسالہ اضافت از مولوی عبدالسدر بلگرامی -	صرف میر مع تکرار مولفہ سید شریف درسی رنجانی معروت درسی -
ایضاً - حسب مراتب بالاطبیعہ نظامی -	مراح الارواح معروت -
کافیہ محشی نقطہ تملیق مع رسالہ تاملیہ	احادیث
شرح ماجامی محشی متنو سقا قلم صحت کامل رضی شرح کافیہ بجا نید سید شریف معروت	اصول لکافی از شیخ ابو جعفر محمد بن یحیی کلینی داخل صحاح اربعہ خط نسخ -
اصول اصول نحو از مولوی محمد عثمان بہادر	الفروع من لکافی از شیخ مرصوف الذکر
علم صرف	تین مجلدات تفصیل ذیل -
دستور المبتدی - مع تکرار و تفسیر مطبوعہ	مجلد اول سے مجلدات مذکورہ -
نظامی از معنی بن مظہر درسی محشی -	مجلد دوم مع جزو دوم کتاب العلق -

عوضنا عنک ما فضل خلاصہ درسی و زبانا

رسالہ تاملیہ از لفظ عالم نو این عزیز علم صرف و تاملیات اصول صرف مجملہ نادر ات اسنے

جامع تعلیمات

تہذیب الہادی کہ دران جزا معنی تعلیمات علم صرف و تاملیات از لفظ عالم نو این عزیز علم صرف مجملہ نادر ات اسنے

مطبع نامی محشی نو کتب و تصانیف کا پوزیشن پرنٹنگ

کتابی اسٹیو
انی
۱۳۹۲

و مضمرین تصغیر از ان مضمرین و مضمرین و مضمرین اسم بکر بود چون
خواستند که اسم بکر را مضمر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا تصغیر و
آوردند نیز یک یا بعدیای تصغیر بود آنرا کسره و اذنه و او ساکن با قبل او کسره و او را یا بدل
کردند مضمرین و مضمرین شد لم یضرب بود چون لم یضرب بود در اولش
در آوردند آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط
نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط بیچ نکرد از دو صیغه زیرا که معنی است و المبنی
مالا یغیر آخره به قول العوالم علیه و تخمین است حجه محمول لایضرب در اصل
یضرب بود چون لا و نفی در اولش در آوردند آخرش را بیچ نکرد بلکه معنی مثبت را
معنی ساخت لا یضرب شد کن یضرب کن یضرب الی آخره در اصل یضرب یضربان
انح بود چون لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کردند علامت نصب
طهور فحوات شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط بیچ
در دو صیغه زیرا که معنی است و المبنی مالا یغیر آخره باختلاف العوالم علیه کن یضرب
شد انح یضرب یضربان انح در اصل یضرب یضربان انح بود تا که علامت استقبال
بود آخر حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کله عین کله او کسره بود هر دو
وصل کسره در اولش در آوردند هر دو باشد سکون آخر آخرش را وقت کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در چهار صیغه
و سقوط بیچ شد در یک صیغه زیرا که معنی است و المبنی مالا یغیر آخره جهل العوالم
علیه بانون ثقیله اضربین اضربان اضربین اضربان اضربان بانون
اضربین اضربین اضربین و اضربین در اصل اضرب بود چون بانون ثقیله خفیف

بد و متصل شد با قبل بانون یعنی بر فتح گشت اضربین و اضربین شد اضربان در اصل
اضربان بود چون بانون ثقیله بد و متصل شد بانون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بانون
تقیله اضربان شد اضربان در اصل یضرب بود چون بانون ثقیله بد و متصل شد بانون
ثلث نونات شد و اجتماع ثلث نونات را در کلام عرب شکره پیدا شد بنا بر این جهت
فاصله میان بانون جمع و بانون ثقیله در آوردند تا اجتماع ثلث نونات شود بانون ثقیله را
کسره دادند برای مشابهت بانون ثقیله اضربان شد اضربان در اصل اضرب
بود چون بانون ثقیله و خفیف بد و متصل شد اتفاقا ساکنین شد میان او و بانون دلا و بانون
کردند ضمیر باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف و او اضربین و اضربین شد اضربان اضربین
در اصل اضربین بود چون بانون ثقیله و خفیف بد و متصل شد اتفاقا ساکنین شد میان
یا و بانون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف و اضربین و
اضربین شد اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان
اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان
در آوردند آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی
شد در هفت صیغه و سقوط بیچ نکرد در دو صیغه زیرا که معنی است بانون ثقیله اضربین اضربین
اضربین اضربین اضربین اضربین بانون خفیف اضربین اضربین اضربین امر غائب
معلوم بانون ثقیله اضربین اضربان اضربین اضربین اضربان اضربان اضربان اضربان
اضربین بانون خفیف اضربین اضربین اضربین اضربین اضربین امر غائب محمول بانون
ثقیله اضربین اضربان اضربین اضربین اضربان اضربان اضربان اضربان اضربان بانون
خفیف اضربین اضربین اضربین اضربین اضربین و تعلیلها بانون تا که

ثقیله و خفیفه بر امر به لام قیاس باید کرد و نهی مخاطب معلوم لا یضرب بالاضرب
 لا یضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب
 لا یضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب بالاضرب
 یضرب بود چون لا و نهی در اول مضارع در آخرش را بزم کردند علامت می مقوط
 حرکت شد صیغه و سقوط وزن اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط بیج نکرد در
 دو صیغه زیرا که بنی است و تعلیلها می نهی مجهول بر قیاس نهی معلوم و تعلیلها می
 با وزن ثقله و خفیفه بر قیاس امر حاضر نظرت منه مضرب مضربان مضارب مضرب
 مضارب جمع تکسیر از ان مضرب است مضرب اسم و حدان بود چون خواستند که
 اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
 مکرر را آوردند تخمین ممکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مضارب شد مضرب
 تصغیر از ان مضرب است مضرب اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند
 اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند مضرب شد والا لانه منته مضرب
 مضربان مضارب مضرب جمع تکسیر از ان مضرب است مضرب اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم
 جا الف جمع مکرر را آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود از آنکه در آوردن تخمین ممکن را بواسطه
 منع صرف حذف کردند مضارب شد مضرب تصغیر از ان مضرب است مضرب اسم بکر بود
 چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند
 حرفیکه مابعد یا و تصغیر بود از آنکه در آوردند مضرب شد مضربان مضارب مضرب
 مضارب جمع تکسیر از ان مضرب است مضرب اسم و حدان بود چون خواستند

که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع مکرر را آوردند
 حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود از آنکه در آوردند تا و حدان را حذف کردند و تخمین را نیز بواسطه
 منع صرف حذف کردند و حدان را شد مضرب تصغیر از ان مضرب است مضرب اسم بکر بود چون
 خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند
 حرفیکه مابعد یا و تصغیر بود از آنکه در آوردند مضرب شد مضربان مضارب مضرب
 مضارب جمع تکسیر از ان مضرب است مضرب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع مکرر را آوردند حرفیکه
 مابعد الف جمع تکسیر بود از آنکه در آوردند بعد الف ساکن با قبل او کسور آن الف را بیاباد
 کردند تخمین ممکن را برای منع صرف حذف کردند مضارب شد مضربان مضارب مضرب
 از ان مضرب است مضرب اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند
 حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا و تصغیر
 بود از آنکه در آوردند بعد الف ساکن با قبل او کسور بود آن الف را بیاباد کردند
 مضرب شد فعل تفضیل من مضرب مضربان مضربان مضارب مضرب
 مضارب جمع تکسیر از ان مضرب است مضرب اسم و حدان بود چون خواستند که
 اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف
 جمع مکرر را آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود از آنکه در آوردند مضارب شد
 مضرب تصغیر از ان مضرب است مضرب اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر
 را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند حرفیکه
 مابعد یا و تصغیر بود از آنکه در آوردند مضرب شد و اولی منته مضربان

شرفیات ضربی ضربی جمع تکبیر از ان ضربی است ضربی اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی رافع دادند الف
 و حدان را حذف کردند ضرب شد ضربی تصغیر از ان ضربی است ضربی اسم بکر بود
 چون خواستند که اسم بکر را تصغیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی رافع دادند سوم جلیلی
 تصغیر در آورده و ضرب شد باب **فعل یفعل** اشرف بزرگ شدن شرف یخون
 شرفا و شرافة فهو شریف شرفان شرفان شرفا و شرافة شرف شرفان اشرف
 اشرفان و اشرفه مشرف و مشرفه شرفیه شرفیه شرفیه ان شرفیه شرافة
 شرف شرفیه شرفیه به شرفیه به شرفا و شرافة به شرفیه به شرفیه به شرفیه
 به شرفیه به شرفیه به شرفیه به شرفیه به شرفیه به شرفیه به شرفیه به شرفیه
 لای شرف به لای شرف
 و انسی عند لا شرف بک لا شرف لای شرف به انظر من مشرف شرفان
 مشارف مشرف و الالة منه مشرف مشرفان مشارف مشرف مشرفه شرفان
 مشارف مشرفه مشرفه مشارف مشارف مشارف مشارف مشارف مشارف مشارف مشارف
 اشرف اشرفان
 شرفیات شرف شرفیه شرفیه در اصل شرف بود و شرف فعل مضارع معلوم بود
 چون خواستند که فعل مضارع معلوم را صفت مشابه سازند حرف مضارع را
 حذف کردند بفتح فاکلمه و عین کلمه را حرکت کرده دادند و ما قبل آخر یا علامت
 صفت مشابه در آورده و در آخرش توبین در آورده بر اسے علامت اسمیت
 شریف شد شرفا و جمع تکبیر از ان شریف است شریف اسم و حدان بود

چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی رافع در آخرش
 الف محدود در آورده یا را حذف کردند شرفا شد شرافة جمع تکبیر از ان شریف است
 شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند حرف اول
 را کسره دادند ثانی رافع سوم جلیلی جمع تکبیر در آورده یا را حذف کردند شرافة شد
 شرف جمع تکبیر از ان شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکبیر کنند حرف اول را ضم دادند و یا در حدان را حذف کردند شرف شد
 شرفان جمع تکبیر از ان شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکبیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و ذون
 مزیدتان در آورده و یا در حدان را حذف کردند شرفان شد شرفان جمع تکبیر از ان شریف
 است شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند حرف اول
 را کسره دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و ذون مزیدتان در آورده یا را حذف
 کردند شرفان شد اشرفان جمع تکبیر از ان شریف است شریف اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده
 ثانی را ساکن ساخته و ثالث رافع دادند بعد از ان الف مزید در آورده یا را
 حذف کردند اشرفا شد اشرفا و جمع تکبیر از ان شریف است شریف اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده
 ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف محدود در آورده یا را حذف کردند اشرفا شد
 اشرفه جمع تکبیر از ان شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی

در آمد آخرش را جز کرد علامت جز می سقوط حرکت شد لم یفرح سد لم یفرح در اصل
 یفرحان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 جز می سقوط حرکت نون اعرابی شد لم یفرح شد بر بنی قیاس است صیغهای باقی
 لم یفرح در اصل یفرح بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
 چیزه نکره زیرا که معنی است لم یفرح شد بر بنی قیاس اند صیغها مجهول لم یفرح
 در اصل یفرح بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد
 علامت نصبی ظهور فتح گشت لن یفرح شد لن یفرح در اصل یفرحان بود چون
 لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصب
 سقوط نون اعرابی شد لن یفرح شد بر بنی قیاس اند صیغهای باقی
 لن یفرح در اصل یفرح بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را چیزه نکره زیرا که معنی است لن یفرح شد بر بنی قیاس معلوم
 مجهول است لام فرح فرحا فرحا فرح فرح را از تقرن بنا کردند
 تا که علامت استقبال بود از حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر جان باشد
 بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد فرح شد
 فرح را از تقرحان بنا کردند تا که علامت استقبال بود از حذف کردند ما بعد
 حذف متحرک ماند امر جان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی
 سقوط نون اعرابی شد فرح شد بر بنی قیاس اند صیغها باقی فرح را از تقرن بنا کردند
 تا که علامت استقبال بود از حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر جان باشد
 بسکون آخر آخرش را چیزه نکره زیرا که معنی است فرح شد تقرح تقرحاً تقرحاً

لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ در اصل تفرح بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جز می سقوط حرکت شد تفرح شد تفرحاً تفرحاً
 تفرحان بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 جز می سقوط نون اعرابی شد تفرحاً تفرحاً تفرحاً بر بنی قیاس اند صیغهای باقی تفرح
 تفرحان بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزه نکره زیرا که
 معنی است تفرحاً
 لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ در اصل تفرح بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جز می سقوط حرکت شد تفرحاً تفرحاً تفرحاً
 تفرحان بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 نون اعرابی شد تفرحاً تفرحاً تفرحاً بر بنی قیاس صیغهای باقی تفرحاً تفرحاً تفرحاً
 چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزه نکره زیرا که معنی است
 تفرحاً تفرحاً تفرحاً معلوم است مجهول لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ
 لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ در اصل تفرح بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جز می سقوط حرکت شد لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ
 تفرحان بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 جز می سقوط نون اعرابی شد لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ بر بنی قیاس
 دیگر لَتَفْرَحَنَّ در اصل تفرحاً تفرحاً تفرحاً بود
 چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزه نکره زیرا که معنی است
 لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ معلوم است مجهول لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ
 لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ لَتَفْرَحَنَّ در اصل تفرح بود چون لام امر بر اول فعل مضارع

آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت شد لایفرا شد لایفرا فاعل یقین
 بود چون لایفه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط
 نون اعرابی شد لایفرا فاعل یقین قیاس اند میسما باقی لایفرا فاعل یقین بود
 چون لایفه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد زیرا که معنی است لایفرا فاعل
 شد بر قیاس معلوم مجهول است باب مفاعله لم یضارب و در اصل یضارب بود چون
 لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت
 شد لم یضارب شد لم یضارب با در اصل یضارب بان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
 درآمد آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد لم یضارب باشد صیغهای دیگر
 برین قیاس اند کم یضارب بن و در اصل یضارب بن بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
 درآمد آخرش را جزم کرد زیرا که معنی است کم یضارب بن شد برین قیاس است
 مجهول کن یضارب در اصل یضارب بن بود چون کن ناصبه در اول فعل مضارع
 درآمد آخرش را نصب کرد و علامت نصبی ظهور فتح گشت کن یضارب شد دیگر جمع
 صیغها چنانچه بالامر قوم شد بر همان قیاس اند الامر یضارب یضارب یضارب بن
 یضارب یضارب بن یضارب را از یضارب بنا کردند تا که علامت استقبال بود
 آنرا حذف کردند و بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت
 کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد یضارب شد یضارب بان بنا کردند تا که
 علامت استقبال بود آن را حذف کردند و بعد حذف متحرک ماند امر همان
 باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
 یضارب باشد برین قیاس اند دیگر یضارب بن را از یضارب بن بنا کردند

تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد
 بسکون آخر آخرش را جزم کرد زیرا که معنی است و المبنی بالابتغیة فاعل مجهول
 علیه ضارب بن شد یضارب یضارب یضارب بان بنا کردند تا که علامت استقبال بود
 در اصل یضارب بن بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد و
 علامت جزئی سقوط حرکت شد یضارب شد یضارب بان در اصل یضارب بان
 بود چون امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد و علامت جزئی
 سقوط نون اعرابی شد یضارب باشد برین قیاس اند دیگر یضارب بن
 در اصل یضارب بن بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را
 جزم کرد زیرا که معنی است بر همین قیاس است امر غائب و تکلم معلوم و
 مجهول نمی لایضارب لایضارب بان لایضارب بان لایضارب بان لایضارب بان
 لایضارب بان در اصل یضارب بن بود چون لایفه در اول فعل مضارع
 درآمد آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت شد لایضارب
 شد لایضارب بان در اصل یضارب بان بود چون لایفه در اول فعل مضارع
 درآمد آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد
 لایضارب بان شد لایضارب بن در اصل یضارب بن بود چون لایفه در اول فعل
 مضارع درآمد آخرش را جزم کرد زیرا که معنی است بر همین قیاس
 مجهول است باب افتعال کم یکتب و کن یکتب بر قیاس
 صیغهای که مذکور شدند الامر یکتب یکتب یکتب بان بنا کردند تا که
 یکتب را از یکتب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند

یا کسره بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تا خوانند و بعضی
 متحرک ادغام کردند تا خوانند آخر از آخر آن بنا کردند تا که علامت استقبال
 بود آنرا حذف کردند تا بعد حذف ساکن ماند همزه وصل یکسره در او شش در آوردند
 امر همان باشد بسکون آخر آنش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
 شد آخر آن شد برین قیاس است *اخره اآخری و اآخره اآخرین* را از آخرین بنا کردند
 تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند تا بعد حذف ساکن ماند همزه وصل
 یکسره در اول در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آنش را چیزی نکره زیرا که مبنی
 است *اخرین* شد *اخر* در اصل *اخر* بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد
 آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقار ساکنین شد میان
 هر دو را اول که برای ادغام ساکن شده بود در اثباتی که بعلامت جزمی
 ساکن شد بعضی را اثباتی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات بعده
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تا خوانند و بعضی را اثباتی
 را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسره بعده اول ساکن ثانی
 متحرک اول را در دوم ادغام کردند تا خوانند و بعضی حرکت ادغام کردند تا خوانند
 خوانند *اخر* در اصل *اخر* بود چون لام امر بر اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد
 آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقار ساکنین شد میان هر دو را
 را اول که برای ادغام ساکن شده بود در اثباتی که بعلامت جزمی
 ساکن شد بعضی را اثباتی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات بعده
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تا خوانند و بعضی را اثباتی را

است

حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسره بعده اول ساکن ثانی متحرک
 اول را در دوم ادغام کردند تا خوانند و بعضی حرکت ادغام کردند تا خوانند
 متحرک و احد مع الفیرست *اخر* در اصل *اخر* بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مجزول
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقار ساکنین شد میان هر دو
 را اول که برای ادغام ساکن شده بود در اثباتی که بعلامت جزمی ساکن شد
 بعضی را اثباتی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات بعده اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تا خوانند و بعضی را اثباتی را حرکت
 کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسره بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
 را در دوم ادغام کردند تا خوانند و بعضی حرکت ادغام کردند تا خوانند
اخر بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم آمد آخرش را جزم کرد
 علامت جزمی سقوط حرکت شد التقار ساکنین شد میان هر دو را اول که برای ادغام
 ساکن شده بود در دوم که برای علامت جزمی ساکن گشت بعضی را اثباتی را حرکت
 فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
 ادغام کردند تا خوانند و بعضی را اثباتی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
 حرک بالکسره بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تا خوانند
 و بعضی حرکت ادغام کردند تا خوانند *اخر* در اصل *اخر* بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مجزول
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقار ساکنین شد میان هر دو را اولی آخره و هم برین روش
 است *لا اخر ولا اآخره* باب افعیلال *اخر* در اصل *اخر* بود و حرف

تقلیل شد بعد فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند بر حذف و او قلن شد تا قلنا
 تعلیل ثانی قلنا در اصل قولن بود نقل کرده از قولن به قولن آوردند ضمیه بر و او
 تقلیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده التقادساکین شد میان
 و او و لام و او را حذف کردند قلن شد تا قلنا تقلیل در اصل قول بود کسره بر و او
 تقلیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعد و او ساکن ماقبل
 او کسور آن و او را بیا بدل کردند قیل شد تا قیلنا قلن در اصل قولن بود کسره بر
 و او تقلیل بود و انما ختمنا التقادساکین شد میان و او و لام و او را حذف کردند
 قلن شد تا قلنا یقول در اصل یقولن بود ضمیه بر و او تقلیل بود نقل کرده بماقبل دادند
 یقولن شد تا قلنا یقولن در اصل یقولن بود ضمیه بر و او تقلیل بود نقل کرده بماقبل دادند
 التقادساکین شد میان و او و لام و او را حذف کردند قلن شد یقال در اصل
 یقول بود و او متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بماقبل
 دادند بعد و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن و او را
 الف بدل کردند یقال شد تا یقالان یقلن در اصل یقولن بود و او متحرک
 ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بماقبل دادند بعد و او در اصل
 متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن و او را بالف بدل کردند التقادس
 ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند قلن شد برین قیاس یقلن اسم
 فاعل قائل قائلان قائلون قائل در اصل قایل بود و او واقع شد بعد الف
 اسم فاعل و در اصل بسلاست مانده است آن و او را بجزه بدل کردند قائل شد قائله
 جمع تکسیر از ان قائل است قائل اسم و صدان بود چون خواستند که اسم و صدان را جمع

تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که قایل بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند
 و تا در آخرش در آوردند و الف و صدان را حذف کردند قائله شد بعد و او متحرک
 ماقبل او مفتوح آن و او را بالف بدل کردند قائله شد قوال جمع تکسیر از ان قائل است
 قائل اسم و صدان بود چون خواستند که اسم و صدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که قایل بود حرف اول را ضم دادند ثالث را و مشد و ساخت فتح دادند سوم جا
 الف جمع تکسیر در آوردند الف و صدان را حذف کردند قوال شد قوال قول قولان
 قوال قول تمامی را بسوی اصل رد میکنند قویل تصغیر از ان قائل است قائل اسم
 تکسیر بود چون خواستند که اسم تکسیر را صغر کنند و کردند بسوی اصلش که قایل بود حرف
 اول را ضم دادند ثانی قایل حرکت نبود آنرا و او مفتوح بدل کردند سوم جایا تصغیر آوردند
 قویل شد بعد و او دیا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یک کردند و یا
 در یا را غم کردند قویل شد قائله قائلان قائلات قوال قول قولیه قوال جمع
 تکسیر از ان قائله است قائله اسم و صدان بود چون خواستند که اسم و صدان را جمع تکسیر
 کنند حرف اول مفتوح است ثانی قایل حرکت نبود آنرا و او مفتوح بدل کردند سوم جا الف
 جمع تکسیر در آوردند تا و صدان را حذف کردند قائل شد قائل جمع تکسیر از ان قائله است
 قائله اسم و صدان بود چون خواستند که اسم و صدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که قائله بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشد و ساخت فتح دادند الف و
 تا و صدان را حذف کردند قائل شد قائله تصغیر از ان قائله است قائله اسم تکسیر بود
 چون خواستند که اسم تکسیر را صغر کنند و کردند بسوی اصلش که قائله بود حرف اول را ضم
 دادند ثانی قایل حرکت نبود آنرا و او مفتوح بدل کردند سوم جایا تصغیر آوردند

۸

امر همان باشد بسکون آخر آفرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اقول شد
 بعد مضموم بر او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقای ساکنین شد میان او و اولام
 و در حذف کردند نقل شد بعد بجزکت قاف از همزه وصل مستغنی شد همزه را نیز
 حذف کردند نقل شد قولاً را از تقو لآن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را
 حذف کردند ما بعد حذف متحرک مانند امر همان باشد بسکون آخر آفرش را وقت کردند
 علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قولاً شد تعلیل دوم قولاً در اصل اقولاً بود
 ماخوذ از تقو لآن تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن مانند
 نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در او شد در آوردند امر همان
 باشد بسکون آخر آفرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
 اقولاً شد بعد بر او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اقولاً شد بعد
 بجزکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قولاً شد
 قولی را از تقو لاین بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف
 متحرک مانند امر همان باشد بسکون آخر آفرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط
 نون اعرابی شد قولی شد تعلیل دوم قولی در اصل اقولی بود ماخوذ از تقو لاین تا که
 علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن مانند نظر کردند بعین
 کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در او شد در آوردند امر همان باشد بسکون
 آخر آفرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اقولی شد بعد همزه
 بر او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اقولی شد بعد بجزکت قاف استغنا از همزه وصل
 حاصل شد همزه را حذف کردند قولی شد قلن را از قلن بنا کردند تا که علامت استقبال بود

آخر حذف کردند ما بعد حذف متحرک مانند امر همان باشد بسکون آخر آفرش را نیز می کرد
 زیرا که منی است و البسی مالا یغیر آخره بدخول العوامل علی قلن شد تعلیل دوم قلن
 در اصل اقولن بود ماخوذ از تقو لآن تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
 حذف ساکن مانند نظر کردند بعین کلمه که مضموم بود همزه وصل بضم در او شد در آوردند
 امر همان باشد بسکون آخر آفرش را نیز می کرد زیرا که منی است البسی مالا یغیر آخره
 بدخول العوامل علی قلن شد بعد همزه بر او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقا
 ساکنین شد میان او و اولام و در حذف کردند قلن شد بجزکت قاف استغنا از همزه وصل
 حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قلن شد الطرف منه قال مقالان مقاول مقیل مقال
 در اصل مقول بود و او متحرک ما قبل و حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل اند
 و او را اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن را در ابالف بدل کردند مقال
 شد مقاول جمع تکسیر از ان مقال است مقال اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول مفتوح بود
 ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود
 آن را کسره دادند مقاول شد مقیل تصغیر از ان مقال است مقال اسم کبر بود چون
 خواستند که اسم کبر را تصغیر کنند و کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول را فتح
 دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یاست تصغیر بود آن را کسره
 دادند مقیول شد بعد و او دیهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را
 یا کردند و یا در یا ادغام کردند مقیل شد و الا له منه مقول مقول لاین مقاول مقیل
 مقاول جمع تکسیر از ان مقول است مقول اسم و حدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند

التقای ساکنین شد میان یا و نون نه غم یا را حذف کرده کسره را باقی گذاشتند و دلالت
 کند بر حذف یا قولن شد قلنات در اصل قلن بود چون نون تاکید تکیله بدو متصل شد
 اجتماع ثلاث نونات گردید اجتماع ثلاث نونات را در کلام عرب مستکرمه نپنداشتند
 بنابراین الف فاصله در میان نون جمع و نون تاکید تکیله در آوردند قلنان مستند
 اجوف یائی از باب **فعل کفعل البیع** فروختن و خرید کردن بآن بیع بیعاً
 فهو باع بالنعان بالنعون باعته بیاع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بالیه بالیقان
 بالنعات بوانع بیع بوبعته بیع بیاع بیعاً فذاک بیع بیعان بیعون بیعته بیعان بیعات
 مبایع بیع بیعتهان لم یبیع لم یبیع لا یبیع کن یبیع کن یبیع الامر منه بیع
 لتبیع یبیع و النبی عنه لا یبیع لا یبیع لا یبیع لا یبیع لا یبیع لا یبیع بیع بیعان
 مبایع بیع و الاله منه بیع بیعتهان مبایع بیع بیعته بیعتهان مبایع بیعته بیع
 بیعتهان مبایع بیع فعل التفصیل منه بیع بیع بیعتهان مبایع بیعتهان مبایع بیعتهان مبایع
 و المونث منه بیعی بیعیان بیعیات بیعی بیعی باع در اصل بیع بود یا متحرک
 ماقبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند بلع شد بر این قیاس تلباعاً بعین
 در اصل بعین بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند التقار
 ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بعین شد بعد فتح یا با کسره
 بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا بعین شد تخیل دوم بعین در اصل بعین بود
 نقل کرده از بعین بعین آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل او و بعد
 سلب حرکت ماقبل التقار ساکنین شد میان او و عین یا را حذف کردند بعین شد
 بعین دو وجه است تعلیل تا بعین بیع در اصل بیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده

ما قبل او و اند بیع شد بعین در اصل بعین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل
 او و بعد التقار ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بعین شد بیع در اصل
 بیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل او و بعد سلب حرکت ماقبل بیع شد
 بعین در اصل بعین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل او و بعد سلب
 حرکت ماقبل التقار ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بعین شد بیع در اصل
 بیع بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده ماقبل او و بعد
 یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند بیع شد
 تا بیعان بعین و بعین در اصل بعین بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
 حرکت یا را نقل کرده ماقبل او و بعد یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح
 گشت آن یا را با الف بدل کردند التقار ساکنین شد میان الف و عین الف را
 حذف کردند بعین و بعین شد اسم فاعل با بیع در اصل با بیع بود یا واقع شد بعد الف
 اسم فاعل در اصل بسلامت نمانده است آن یا را بهمه بدل کردند با بیع شد
 یا و جمع تکسیر از ان با بیع است یا بیع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان
 را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل با بیع بود حرف اول مفتوح است
 ثالثاً را نیز فتح دادند تا در آخرش در آورده الف و حدان را حذف کردند بیع شد
 بعد یا می متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند با بیع شد بیع جمع تکسیر
 از ان با بیع است با بیع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع
 تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل او با بیع است حرف اول را ضم دادند ثالثاً را
 مشد ساخته فتح دادند سوم ج الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را حذف کردند

مخافت مخافان مخاوت مخيف وآلة منه خوف مخوفان مخاوت مخيف مخوفون مخوفون
مخاوت مخيف مخوفان مخاوت مخوفان مخاوت مخوفان مخاوت مخوفان مخاوت مخوفان
مخوفون مخاوت مخوفان مخاوت مخوفان مخاوت مخوفان مخاوت مخوفان مخاوت مخوفان
در اصل خوف بود و او متحرک ماقبل مفتوح آن و او را با الف بدل کردند خافت
شد بر این قیاس تا مخافنا خفتن در اصل خوف بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او مکسوران و او را
بما بدل کردند التقار ساکنین شد میان یا و فای را حذف کردند خفتن شد و برین
قیاس تا خفتنا خفتن در اصل خوف بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او مکسوران و او را بما بدل کردند
خفتن شد برین قیاس است تا خفتنا خفتن در اصل خوف بود کسره بر و او ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او مکسوران
و او را بما بدل کردند التقار ساکنین شد میان یا و فای را حذف کردند خفتن شد و برین
تا خفتنا مضارع معلوم مخاف مخافان الخ مخاف در اصل خوف بود و او متحرک ماقبل او
حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل دادند و او را اصل متحرک بود اکنون
ما قبل او مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند مخاف شد برین قیاس دیگر مخافنا خفتن
در اصل خوف بود و او متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده
بما قبل دادند و او را اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن و او را
با الف بدل کردند التقار ساکنین شد میان الف و فالف را حذف کردند خفتن
شد و بر قیاس مضارع معلوم است مضارع مجهول لم يخف در اصل مخاف بود

و او را

چون لم جازمه در اول فعل مضارع فاعل در آمد آخرش را برزم کرد علامت خبری
حرکت شد التقار ساکنین شد میان الف و فالف را اگر زدیم بحیف شد لم مخافا در
اصل مخافان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع فاعل معلوم در آمد آخرش را
برزم کرد علامت خبری سقوط نون اعرابی شد لم مخافا اگر دیدیم فاعل خائف در اصل خافت
بود و او واقع شد بعد الف اسم فاعل آن و او را بهمه بدل کردند خافت شد الخ
خافه جمع تکسیر از ان فاعل است خافت اسم و صدان بود چون خواستند که اسم
و صدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که خاوت بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتح داده الف و صدان را حذف کردند و عوض او را در آخرش در آوردند خافت شد
بعده و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند خافت شد خوف در اصل خوف
بود ضمیه بر و او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقار ساکنین شد میان هر دو و او زد
بعضی بود و اول را حذف کردند لان الثانی علامته و العلامة لا تحذف مخوف شد و وزن
مخوف و نیز بعضی و او ثانی را حذف کردند لانه زامة و الزامة اتق بالتحذف مخوف شد
بر وزن مفعول مبرهین قیاس باقیست لن مخاف در اصل مخاف بود چون لن ناصبه
بر اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر
گشت لن مخاف شد لن مخافا در اصل مخافان بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع
معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن مخافا اگر دید
فتن را از مخاف بنا کردند تا علامت استقبال بود آخر حذف کردند ما بعد حذف متحرک
بنا بر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقار
ساکنین شد میان الف و فالف را حذف کردند خفت شد فافاز از مخافان بنا کردند

واور ایما بدل کردند داعی شد بعد هضمه بر یا قلیل بود انداختند التقار ساکنین شد میان
 یا و تونین یا را حذف کردند داعی شد و اعیان در اصل داعی بود و واقع شد بعد
 از کسره آن و اور ایما بدل کردند داعیان شد و اعیان در اصل داعی بود و واقع شد بعد
 واقع شد بعد از کسره آن و اور ایما بدل کردند داعیون شد هضمه بر یا قلیل بود و نقل کرده
 بما قبل و او بعد از سلب حرکت ما قبل التقار ساکنین شد میان یا و اور ایما حذف
 کردند داعیون شد و داعی جمع تکسیر از ان داع است داع اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعی بود حرف اول مفتوح
 است ثالث را فتح دادند الف و حدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش در آورده اند
 و دعوی شد بعد و او متحرک ما قبل او مفتوح آن و اور ایما بدل کردند داعی شد
 بعد فتحه و ال بر ایضه بدل کردند تا ملتبس نشود و بصلوة و فتاة که ایشان مفروضند جمع
 داعی شد و داعی جمع تکسیر از ان داع است داع اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعی بود حرف اول را ضم دادند
 ثالث را مشد و ساخته فتحه دادند بعد از شد و الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را
 حذف کردند داعی شد بعد و او واقع شد بر طرف پیش از وضعه بود آن و اور ایما بدل
 کردند داعی شد بعد و یا واقع شد بر طرف پیش از الف اسم تا عمل بود آن یا بر هضمه
 بدل کردند داعی شد داعی جمع تکسیر از ان داع است داع اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعی بود حرف اول و ضم
 دادند ثالث را مشد و ساخته فتحه دادند الف و حدان را حذف کردند و دعوی شد بعد
 داد و واقع شد در اسم متکین بر طرف پیش از وضعه بود آن و اور ایما بدل کردند داعی شد بعد

بر یا قلیل بود انداختند التقار ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف کردند داعی شد
 داعی جمع تکسیر از ان داع است داع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را
 سکون ساختند است و حدان را حذف کردند و دعوی شد بعد و او واقع شد بر طرف در اسم
 متکین پیش از وضعه بود آن و اور ایما بدل کردند داعی شد و داعی جمع تکسیر از ان داع است
 داع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش
 که داعی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتحه دادند الف و حدان را حذف کرده آورده الف
 و حدان را حذف کردند و داعی جمع تکسیر از ان داع است داع اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعی بود حرف اول را
 ضم دادند ثالث را مسکون و رابع را مفتوح ساخته در آخرش الف و تونین مزیدان و آورده
 الف و حدان و تونین متکین را حذف کردند و دعوی شد داعی جمع تکسیر از ان داع است
 داع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که
 داعی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد از حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده
 الف و حدان را حذف کردند داعی شد بعد و او واقع شد بر طرف پیش از الف زانده
 آن و اور ایما بدل کردند داعی شد داعی جمع تکسیر از ان داع است داع اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعی بود حرف اول
 و ثالث را ضم دادند بعد ثالث و او مسکون در آورده الف و حدان را حذف کردند و دعوی شد
 بعد و او واقع شد در اسم متکین بر طرف پیش از وضعه بود آن و اور ایما بدل کردند
 داعی شد بعد و او یا بهم آید نخستین حرف از ایشان ساکن بود و اور ایما بدل کردند

یا در یادغام کردند یعنی شد بعد ضممه عین را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا یعنی
 شد و نیز بعضی ضمما اول را نیز کسره بدل کردند از جهت مناسبت با بعد یعنی شد و نیز تصغیر
 از آن ذاع است ذاع اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی
 اصلش که داعی بود حرف اول را ضمه و از ثانی قابل حرکت نبود آن را با و مفتوحه
 بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند و داعی شد بعد و او واقع شد بر طرف پیش
 از کسره بود آن و او را با بدل کردند و داعی شد بعد ضممه بر یا ثقیل بود انداختند
 التقار ساکنین شد میان یا و ثمین یا را حذف کردند و داعی شد و داعیان و داعیات
 و داعی و داعیه و داعیه در اصل داعیه بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را
 با بدل کردند داعیه شد و داعیان در اصل داعیان بود و او واقع شد بعد از کسره
 آن و او را با بدل کردند و داعیان شد و داعیات در اصل داعیات بود و او واقع شد
 بعد از کسره آن و او را با بدل کردند و داعیات شد و داع جمع تکسیر از آن داعیه است
 و داعیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش
 که داعیه بود حرف اول مفتوح است ثانی حرکت نبود آن را با و مفتوحه بدل کردند سوم
 با الف جمع تکسیر در آوردند و حدان را حذف کردند و داعی شد بعد و او واقع شد بر
 ما قبل او کسره آن و او را با بدل کردند و داعی شد ضممه بر یا ثقیل بود انداختند التقار
 ساکنین شد میان یا و ثمین یا را حذف کردند و داعی شد و داع جمع تکسیر از آن داعیه است
 و داعیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که داعیه بود حرف اول را ضمه و از ثانی قابل حرکت نبود آن را با و مفتوحه بدل کردند
 الف و ثا و حدان را حذف کردند و داعی شد بعد و او واقع شد بر طرف ما قبل

او ضمه نبود آن و او را با بدل کردند و داعی شد بعد و یا متحرک ما قبل او مفتوح با یا یا
 بدل کردند التقار ساکنین شد میان الف و ثمین الف را حذف کردند و داعی شد
 و داعیه تصغیر از آن داعیه است و داعیه اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر
 کنند و کردند بسوی اصلش که داعیه بود حرف اول را ضمه و از ثانی قابل حرکت نبود
 آن را با و مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند و داعیه شد بعد و او واقع
 شد بعد از کسره آن و او را با بدل کردند و داعیه شد اسم مفتوح بود و داعی شد و داعیان
 و داعی و داعیه و داعیه در اصل داعیه بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را
 با بدل کردند داعیه شد و داعیان در اصل داعیان بود و او واقع شد بعد از کسره
 آن و او را با بدل کردند و داعیان شد و داعیات در اصل داعیات بود و او واقع شد
 بعد از کسره آن و او را با بدل کردند و داعیات شد و داع جمع تکسیر از آن داعیه است
 و داعیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند
 بسوی اصلش که داعیه بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتوح و از ثانی جایای جمع تکسیر
 در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره و از ثانی داعی شد بعد و او ساکن ما قبل او
 کسره آن و او را با بدل کردند و داعی شد و داعی بود در کل ثالت چون فصاعه گشت پیش
 از و ضمه نبود آن و او را با بدل کردند و داعی شد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و داعی شد و داعی تصغیر از آن داعیه است و داعی
 اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که داعیه بود
 حرف اول را ضمه و از ثانی را فتوح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد بای تصغیر بود
 آنرا کسره و از ثانی داعی شد بعد و او ساکن ما قبل او کسره و آن و او را با بدل کردند و داعی
 شد بعد و او بود در کل ثالت چون فصاعه گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را با بدل کردند
 و داعی شد بعد و حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را

سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرف فیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و اینگونه شد
بعده و او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل کردند مدعی شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف کردند
مدعی شد مدعی تصغیر از ان مدعی است مدعی اسم مکتبه بود چون خواستند که اسم مکتبه را
مصغر کنند در کردند بسوی اصلش که اصل او مدعی بود و حرف اول را ضم دادند ثانی را
ضمه سوم جایای تصغیر در آوردند حرف فیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و اینگونه شد
بعده و او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل کردن مدعی شد
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف کردند
مدعی شد و الاله من مدعی مدعیان مدعی مدعی مدعی در اصل مدعی بود و او ای بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل کردند مدعی شد
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و تونین الف را حذف کردند مدعی شد مدعیان در اصل مدعیان بود
وادی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل
کردند مدعیان شد مدعی جمع تکسیر از ان مدعی است مدعی اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصلش که مدعی بود و حرف
اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرف فیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند مدعی شد بعده و او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن
و او را بیاید بدل کردند مدعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تونین یا را حذف کردند مدعی شد مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان

جمع

چون خواستند که اسم مکتبه را مصغر کنند در کردند بسوی اصل که مدعی بود و حرف اول را
ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرف فیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مدعی شد بعده و او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل کردند
مدعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف
کردند مدعی شد مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل کردند مدعی شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان
بود وادی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل کردند
مدعیان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مدعیان مدعیان
مدعیان جمع تکسیر از ان مدعی است مدعی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصلش که مدعی بود و حرف اول و ثانی
را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرف فیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند بعده و او واقع شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود آن و او را
بیاید بدل کردند مدعیان شد تا وحدان را حذف کردند مدعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف کردند مدعیان مدعیان
از ان مدعی بود و حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرف فیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مدعی شد بعده و او واقع شد در موضع چهارم
ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیاید بدل کردند مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان
مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان
مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان مدعیان

را بیا بدل کردند عائی شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بجزه بدل
 کردند بجزه شد بجزه آن در اصل بجزه اول بود و واقع شد فصاعداً ما قبل
 او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند بجزه آن گشت بعد یا واقع شد بعد از
 الف زائده آن یا را بجزه بدل کردند بجزه آن شد بجزه آن جمع تکسیر از آن بجزه
 است بجزه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
 در کردند بسوی اصلش که بجزه بود و حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
 تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد او واقع
 شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند بجزه آن شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود
 انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تونین در آخرش در آوردند ادع شد ادع
 تصغیر از آن ادعی است ادعی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند
 در کردند بسوی اصلش که ادع بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای
 تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند ادع بود و واقع شد
 بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ادع شد بعد ضمه بر یای ثقیل بود
 انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تونین در آخرش در آوردند ادع شد دعوی
 دعویان و دعویات دعوی دعوی جمع تکسیر از آن دعوی است دعوی اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند
 و الف و حدان را حذف کردند دعوی شد بعد و او متحرک ما قبل او مفتوح آن و او را
 با الف بدل کردند دعوی شد دعوی تصغیر از آن دعوی است دعوی اسم کبیر بود چون خواستند
 که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند سوم جایای تصغیر
 در آوردند دعوی شد بعد و او یا در یک کلمه آمدند نخستین حرف از ایشان

ادع

ادع و تون بود و ادوی بود و در کلمه ثالث چون رایع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا
 بدل کردند ادع و تون شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند القاس
 ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند ادع و تون شد ادع جمع تکسیر از آن
 ادعی است ادعی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند در
 بسوی اصلش که ادع بود و حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع
 تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند ادع بود و واقع
 شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ادع شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود
 انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تونین در آخرش در آوردند ادع شد ادع
 تصغیر از آن ادعی است ادعی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند
 در کردند بسوی اصلش که ادع بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای
 تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند ادع بود و واقع شد
 بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ادع شد بعد ضمه بر یای ثقیل بود
 انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تونین در آخرش در آوردند ادع شد دعوی
 دعویان و دعویات دعوی دعوی جمع تکسیر از آن دعوی است دعوی اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند
 و الف و حدان را حذف کردند دعوی شد بعد و او متحرک ما قبل او مفتوح آن و او را
 با الف بدل کردند دعوی شد دعوی تصغیر از آن دعوی است دعوی اسم کبیر بود چون خواستند
 که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند سوم جایای تصغیر
 در آوردند دعوی شد بعد و او یا در یک کلمه آمدند نخستین حرف از ایشان

چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود
 آنرا با او مفتوح بدل کردند سوم جایای تصغیر در آورند و نیکه شد اسم مفعول مخرمی
 میان مخرمیون مخرمی مخرمی در اصل مخرمی بود و او را بهم آمدند نخستین حرف
 از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در او نام کردند مخرمی شد بعد ضمیم را بکسره
 بدل کردند از جهت مناسب یا مخرمی شدالی آخره مخرمی جمع تکسیر از ان مخرمی است
 مخرمی اسم و حدان بود خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که
 مخرمی بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورند
 حرفیکه بالبعده الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن
 و او را بیابدل کردند مخرمی شد بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مخرمی شد مخرمی تصغیر از ان مخرمی است مخرمی
 اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مخرمی بود
 حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آورند حرفیکه بالبعده یای تصغیر بود
 آنرا کسره دادند مخرمی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیابدل
 بدل کردند مخرمی شد بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
 در دوم ادغام کردند مخرمی شد مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی
 مخرمی است مخرمی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
 و کردند بسوی اصلش که مخرمی بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند
 سوم جایای جمع تکسیر در آورند حرفیکه بالبعده الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
 بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیابدل کردند مخرمی شد و حرف

از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مخرمی
 شد ثانی و حدان را نیز حذف کردند و ثانی را برای منع صرف مخرمی گردید مخرمی تصغیر
 از ان مخرمی است مخرمی اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند و کردند
 بسوی اصلش که مخرمی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آورند
 حرفیکه بالبعده یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را
 بیابدل کردند مخرمی شد و حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
 اول را در دوم ادغام کردند مخرمی شد مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی
 بود آن را حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند نظر کردند تعیین کلمه عین کلمه او کسور بود
 همزه و اصل بکسره در او شد در آورند مخرمی باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
 علامت و قعی سقوط حرف علت شد ایم گردید انظر منه مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی
 مخرمی در اصل مخرمی بود و یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یای الف بدل کردند اتقای
 ساکنین شد میان الف و ثانی الف را حذف کردند مخرمی شد مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی
 است مخرمی جمع تکسیر از ان مخرمی است مخرمی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مخرمی بود حرف اول مفتوح بود
 ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورند حرفیکه بالبعده الف جمع تکسیر بود
 آنرا کسره دادند مخرمی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیابدل
 شد میان یا ثانی یا را حذف کردند مخرمی شد مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی مخرمی
 مخرمی اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش
 که مخرمی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آورند حرفیکه

مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و مری شد بعد ضممه بر یا تقیل بود انداختند التقای
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مری شد و الا لام مری میز میان مری
 مری میز در اصل مری بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای
 ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مری شد یا را با الف بدل کردند
 مری میز مری میز مری میز در اصل مری میز بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
 مری میز مری میز مری میز در اصل مری میز بود یا متحرک مابعد او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
 مری میز مری میز مری میز از آن مری میز است مری میز اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند
 حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن
 الف را با ی بدل کردند مری میز شد بعد مری میز و حدان را حذف کردند مری میز گشت ضممه بر یا
 تقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مری میز شد مری میز
 تصغیر از آن مری میز است مری میز اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند
 حرف اول را ضممه دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر
 بود آن را کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را با ی بدل کردند
 مری میز شد مری میز مری میز در اصل مری میز بود یا واقع شد بعد الف
 زاده آن یا را ضممه بدل کردند مری میز مری میز در اصل مری میز بود یا واقع شد بعد
 از الف زاده آن یا را ضممه بدل کردند مری میز مری میز از آن مری میز است
 مری میز اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که مری میز بود حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند

اصول

حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن
 الف را با ی بدل کردند مری میز شد بعد مری میز از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول را در دم او فاعم کردند مری میز شد مری میز تصغیر از آن مری میز است مری میز کبیر
 بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضممه دادند ثانی را فتح سوم جا یای
 تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعد الف ساکن
 ماقبل او کسور آن الف را با ی بدل کردند مری میز شد بعد مری میز از یک جنس بهم آمدند
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دم او فاعم کردند مری میز شد مری میز تصغیر از آن مری میز است
 از میان مری میز مری میز در اصل مری میز بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
 با الف بدل کردند مری میز شد از میان مری میز بر اصل خود است از مری میز در اصل مری میز
 بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
 الف و و الف را حذف کردند از مری میز شد از مری میز جمع تکسیر از آن مری میز است از مری میز
 اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش
 که مری میز بود حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
 مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند از مری میز شد بعد مری میز بر یا تقیل بود انداختند و
 عوض او تنوین در آخرش در آوردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند از مری میز شد مری میز تصغیر از آن مری میز است اسم کبیر بود چون خواستند که اسم
 کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مری میز بود حرف اول را ضممه دادند
 ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره
 دادند از مری میز شد مری میز بر یا تقیل بود انداختند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند

بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا باالف بدل گردند برضی شد برضیان در اصل
 برضی است برضیان بود و ادوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را
 میابدل گردند برضیان شد برضیان در اصل برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد بعد
 یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا باالف بدل گردند التقای ساکنین شد میان
 الف و وادالف را حذف گردند برضی شد برضی ماند برضی است برضیان مانند
 برضیان است برضیان در اصل برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد برضی ماند برضی است
 برضیان مانند برضیان است در برضی مانند برضی است برضیان در اصل
 برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را
 میابدل گردند برضیان شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا باالف بدل گردند
 التقای ساکنین شد میان الف و وادالف را حذف گردند برضیان شد برضیان
 و برضیان یکیست برضیان مانند برضیان است برضی ماند برضی است
 مضارع مجهول برضی در اصل برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را میابدل گردند برضی شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا باالف بدل
 باالف بدل گردند برضی شد برضیان در اصل برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد برضیان
 در اصل برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضممه نبود
 آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا باالف بدل

التقای ساکنین شد میان الف و وادالف را حذف گردند برضی شد برضی ماند
 برضی است برضیان مانند برضیان است برضیان در اصل برضی بود و ادوی بود
 در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد
 برضیان در اصل برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضممه
 نبود آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا باالف بدل
 باالف بدل گردند التقای ساکنین شد میان الف و وادالف را حذف گردند برضیان شد برضیان
 شد برضیان در اصل برضی بود و ادوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ماقبل او ضممه نبود آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد برضی ماند برضی است
 اسم فاعل راض برضیان راض در اصل راض بود و ادوی واقع
 شد بعد از کسره آن و ادوی را میابدل گردند برضی شد بعد ضممه بر اقیل بود انداختند
 التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف گردند راض شد برضیان در اصل
 راضوا ان بود و ادوی واقع شد بعد از کسره آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد برضیان
 در اصل راضون بود و ادوی واقع شد بعد از کسره آن و ادوی را میابدل گردند برضیان شد
 بعد ضممه بر ای اقیل بود نقل کرده بماقبل او بعد از سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین
 میان یا و وادالف را حذف کرده برضیان شد برضیان جمع تکسیر از ان راض است راض
 اسم عدل ان بود چون خواستند که اسم عدل ان را جمع تکسیر کنند و گردند بسوی اصلش

راضی بود حرف اول مفتوح بود ثالث را فتح دادند و تا در آخرش در آورده الف و حدان را
 حذف کردند و ضمه شد بعده و او متحرک باقیل و مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و ضمه
 شد بعده فتح را بنهم بدل کردند تا بلبس نشود بصلوة و قنائة که مفرد اند غناه شد
 از ضمه جمع تکسیر از ان راضی است راضی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضی بود حرف اول را ضمه دادند
 ثالث را مشد و ساخته فتح دادند بعد از مشد و الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را
 حذف کردند و ضمه شد بعده و او واقع شد فصاعداً ما قبل او ضمه نبود آن و او را با بدل
 کردند و ضمای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زانده آن یا با همزه بدل کردند
 و ضمه شد رضی جمع تکسیر از ان راضی است اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضی بود حرف اول را ضمه
 دادند ثالث را مشد و ساخته الف و حدان را حذف کردند و ضمه شد بعد و او واقع
 شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را با بدل کردند رضی شد بعده یا متحرک باقیل
 او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تین الف
 حذف کردند رضی شد رضی جمع تکسیر از ان راضی است اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضی بود حرف
 اول را ضمه داده ثالث را مسکون ساختند و الف و حدان را حذف کردند و ضمه شد
 بعده و او واقع شد بر طرف و اسم ممکن باقیل او ضمه نبود آن و او را با بدل کردند
 رضی شد رضی جمع تکسیر از ان راضی است اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را

فتح در آخرش الف ممدوده در آورده الف و حدان را حذف کردند و ضمه شد رضی جمع
 تکسیر از ان راضی است راضی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر
 کردند و بسوی اصلش که راضی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مسکون ساخته و آخرش
 الف تون مزید تان در آورده الف و حدان را حذف کردند و ضمه شد رضی جمع تکسیر
 از ان راضی است راضی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند
 بسوی اصلش که راضی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد ثالث الف جمع تکسیر
 در آورده الف و حدان را حذف کردند و ضمه شد بعده و او واقع شد فصاعداً ما قبل او ضمه
 نبود آن و او را با بدل کردند رضی شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زانده
 آن یا با همزه بدل کردند رضی شد رضی جمع تکسیر از ان راضی است اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضی بود حرف اول
 و ثالث را ضمه دادند بعد ثالث و او مسکون در آورده الف و حدان را حذف کردند و ضمه
 شد بعده و او واقع شد در اسم ممکن بر طرف پیش از او ضمه نبود آن و او را با بدل کردند رضی
 شد بعده و او را با هم آمد نخستین حرف از ایشان ساکن و او را با کرد و یا در یا او تمام
 کردند رضی شد بعده ضمه ضمه در یکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا رضی شد و نزد
 بعضی ضمه را نیز یکسره بدل کردند از جهت مناسبت بالبعد رضی شد و کیش تصغیر از ان
 راضی است اسم کسره بود چون خواستند که اسم کسره را تصغیر کنند و کردند بسوی اصلش
 که راضی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را با او مفتوح بدل کردند سوم
 جایای تصغیر آورده و در و بصیرت شد بعده و او واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را با بدل
 کردند و رضی شد بعده ضمه بر یا قبل بود انداخته التقای ساکنین شد میان یا و تین

اگر حذف کردند و ریفی شد راضیه را ضیان را احتیاط را و اضی را و ریفی را و ریفی را و اضی را
 جمع تکسیر از ان راضیه است راضیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع
 تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضیه بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت بود
 آن را با او مفتوحه بدل کردند سوم جالف جمع تکسیر در آورده نامی و حدان را حذف کردند
 و راضیه شد بعد ضم بر یا تقبل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را
 حذف کردند و اضی شد راضی جمع تکسیر از ان راضیه است راضیه اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضیه بود
 حرف اول غمزه دادند ثالث را مشدود ساخته فتور دادند الف نامی و حدان را حذف کردند
 و راضیه شد بعد داد واقع شد بر طرف ماقبل و ضممه نبود آن و او را بیا بدل کردند راضی شد بعد
 یا متحرک ماقبل و مفتوح آن یا بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
 تونین یا را حذف کردند و ریفی شد و ریفیه تصغیر از ان راضیه است راضیه اسم کبریه بود
 چون خواستند که اسم کبریه را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که راضیه بود حرف اول غمزه
 دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را با او مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند
 و ریفیه شد بعد و او واقع شد بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند و ریفیه شد راضی
 مرضیان مرضیون مرضی مرضی در اصل مفتوح بود و او را بیا بدل کردند
 طر و اللباب مرضیون شد بعد و او را بیا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را
 یا کردند و یا ادغام کردند مرضی شد بعد ضممه ضا در بکسره بدل کردند از جهت تناسبت
 یا مرضی شد مرضیان در اصل مرضیون بود و او را بیا بدل کردند و اللباب مرضیان
 شد بعد و او را بیا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را بیا کردند و یا ادغام

کردند مرضیان شد بعد ضممه ضا در بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مرضیان شد
 برین قیاس است در باقی مرضی جمع تکسیر از ان مرضی است مرضی اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مرضی بود حرف اول
 مفتوح است ثانی مانیز فتور دادند سوم جالف جمع تکسیر در آورده نامی و حدان را حذف کردند
 آن را کسره دادند و ریفی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند
 مرضیون شد بعد و او ای بود در کلر ثالث چون فصاعده گشت ماقبل او ضممه نبود آن و او را
 بیا بدل کردند مرضی شد بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
 اول را در دوم ادغام کردند و تونین ممکن را حذف کردند برای منع حرف مرضی شد راضی
 تصغیر از ان مرضی است مرضی اسم کبریه بود چون خواستند که اسم کبریه را مصغر کنند و کردند بسوی
 اصلش که مرضی بود حرف اول و ضممه دادند ثانی را فتور سوم جایای تصغیر در آورده و ریفیه شد
 بیا تصغیر بود آن را کسره دادند و ریفی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیا بدل
 کردند مرضیون شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند مرضیون شد
 بعد و او ای بود در کلر ثالث چون فصاعده گشت ماقبل او ضممه نبود آن و او را بیا بدل
 کردند مرضی شد بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
 در دوم ادغام کردند و ریفی شد مرضیان مرضیات مرضی مرضیه در اصل
 مفتوح بود و او را بیا بدل کردند و اللباب مرضیون شد بعد و او را بیا هم آمدند نخستین
 حرف از ایشان ساکن بود و او را بیا کردند و یا ادغام کردند مرضیه شد بعد ضممه ضا در
 بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مرضیه شد مرضی جمع تکسیر از ان مرضیه است
 مرضیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کردند بسوی

اصلش که مضمون بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف جمع کسیر در
 آورند و نیز فیکه مابعد از الف جمع کسیر بود آنرا کسره دادند مضافاً شکر بعد او ساکن قبل
 او کسور آن و او را بیایدل کردند مضافاً شکر بعد و او ای بود در کلر ثالث چون فصلاً
 گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیایدل کردند مضافاً شکر بعد و دو حرف از یک
 جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مضافاً شکر
 و حدان و تونین ممکن را حذف کردند مضافاً شکر مضافاً تصغیر از ان مضافاً شکر است
 مضافاً شکر اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مضمون
 بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آورند و نیز فیکه مابعد ایای تصغیر
 بود آنرا کسره دادند مضمون شکر بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیایدل
 کردند مضمون شکر بعد و او ای بود در کلر ثالث چون فصلاً گشت ماقبل او ضمه نبود
 آن و او را بیایدل کردند مضمون شکر بعد و دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول را در دوم ادغام کردند مضمون شکر در اصل برضی بود چون کن
 ناصیه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب تقدیر
 آگشت کن برضی شد بر این قیاس است مجهول و در تنبیه و جمع نون اعرابی ساکت پیش
 نکر و نون که سلامت می نمایند الامر من الضی اگر ضیا از ضوا الضی از ضیا از ضنین النطق عنه
 مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون در اصل مضمون بود و او ای بود در کلر ثالث چون
 رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیایدل کردند مضمون شکر بعد ای متحرک قبل
 مفتوح آن یا را بالف بدل کردند انتهای ساکنین شد میان الف تونین الف را
 حذف کردند مضمون شکر ضیایان در اصل مضمون بود و او ای بود در کلر ثالث چون رابع

چون

رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیایدل کردند مضمون ضیایان شد مضمون کسیر از ان
 مرضی است مضمون اسم و حدان بود خواستند که اسم و حدان را جمع کسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که مضمون بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف جمع کسیر در
 آورند و نیز فیکه مابعد از الف جمع کسیر بود آنرا کسره دادند مضافاً شکر بعد و او ای بود
 ضمه نبود آن و او را بیایدل کردند مضمون شکر بعد و ضمه بر یا تقبل بود انداختند انتهای ساکنین
 میان یا و تونین یا را حذف کردند مضمون شکر مضمون تصغیر از ان مضمون شکر است مضمون اسم کبیر
 چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مضمون بود حرف اول را ضمه
 دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آورند و نیز فیکه مابعد ایای تصغیر بود آنرا کسره دادند
 شکر بعد و او ای بود در کلر ثالث چون فصلاً گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیایدل
 کردند مضمون شکر بعد و ضمه بر یا تقبل بود انداختند انتهای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف کردند
 مضمون شکر ضیایان در اصل مضمون بود و او ای بود در کلر ثالث چون رابع
 مضمون شکر ضیایان در اصل مضمون بود و او ای بود در کلر ثالث چون رابع
 مضمون شکر ضیایان در اصل مضمون بود و او ای بود در کلر ثالث چون رابع
 مضمون شکر ضیایان در اصل مضمون بود و او ای بود در کلر ثالث چون رابع

شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرض شد مرضی تصغیر از آن مرضی است مرضی
 اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند در گذشته بسوی اصلش که مرض بود حرف
 اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعدیای تصغیر بود از
 کسره دادند و ضمه شد بعد و واقع شد فصاعداً ما قبل او ضمه نبود آن و او را بسیا
 بدل کردند مرضی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا
 و تنوین یا را حذف کردند مرضی شد مرضاً آن مرضی مرضیه مرضاً و اصل
 مرضیه بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بسیا
 بدل کردند مرضیه شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مرضیه شد
 مرضاً آن در اصل مرضوتان بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه
 نبود آن و او را بسیا بدل کردند مرضیتان شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
 بدل کردند مرضیتان شد مرضی جمع تکسیر از آن مرضیه است مرضیه اسم و عدان بود
 چون خواستند که اسم و عدان را جمع تکسیر کنند در گذشته بسوی اصلش که مرضیه بود
 حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
 آنرا کسره دادند و ضمه شد بعد و او واقع شد فصاعداً ما قبل او ضمه نبود آن و او را
 بسیا بدل کردند مرضیه شد بعد نامی و عدان را حذف کردند مرضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
 انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرضی شد مرضیه
 تصغیر از آن مرضیه است مرضیه اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند
 در گذشته بسوی اصلش که مرضیه بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای
 تصغیر در آوردند حرفیکه مابعدیای تصغیر بود آنرا کسره دادند و ضمه شد بعد و او

باج

واقع شد فصاعداً ما قبل او ضمه نبود آن و او را بسیا بدل کردند مرضیه شد مرضیه
 مرضی مرضی مرضیه در اصل مرضیه بود و او واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن
 را بسیا بدل کردند مرضیه شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بضمه بدل کردند
 مرضیه شد مرضیه آن در اصل مرضیه بود و او واقع شد فصاعداً ما قبل او ضمه نبود آن و او را
 بسیا بدل کردند مرضیه شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بضمه بدل کردند
 مرضیه آن شد مرضی جمع تکسیر از آن مرضیه است مرضیه اسم و عدان بود چون خواستند
 که اسم و عدان را جمع تکسیر کنند در گذشته بسوی اصلش که مرضیه بود حرف اول ثانی
 را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
 کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل او کسره آن الف را بسیا بدل کردند مرضیه شد بعد
 و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بسیا بدل کردند
 مرضیه شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم
 ادغام کردند و تنوین نکلن را برای منع حرف حذف کردند مرضی شد مرضی تصغیر از آن مرضیه
 است مرضیه اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند در گذشته بسوی اصلش که مرضیه
 بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعدیای تصغیر بود
 آن را کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل او کسره آن الف را بسیا بدل کردند مرضیه شد
 بعد و او ای بود در کلمه ثالث چون قصاعداً گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بسیا بدل کردند
 مرضیه شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول از ایشان ساکن بود اول را در دوم
 ادغام کردند مرضی شد فعل التفضیل منه مرضی مرضیه آن مرضیه آن مرضیه
 آن مرضی در اصل آن مرضیه بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود

میقاته میقاتان موافق موقیته میقاته در اصل موقیته بود و ساکن ماقبل و کسور آن
 و او را بیابدل کردند موقیته شد بعد یا متحرک ماقبل و کسور آن با بار الف بدل کرد
 میقاته شد میقاتان در اصل موقیتان بود و ساکن ماقبل و کسور آن و او را بیابدل
 کردند میقاتان شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا بار الف بدل کردند میقاتان
 موافق جمع تکسیر از ان میقاته است میقاته اسم و حدان بود چون خواستند که اسم حدان را
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که موقیته بود حرف اول ثانی را فتوح دادند سوم جا
 جمع تکسیر و آوردند حرف فیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و تا در حدان را
 حذف کردند موافق شد بعد ضمیر بر یا ثقیل بود انداختند القاء ساکنین شد میان یا
 و تنوین یا را حذف کردند موافق شد موقیته تصغیر از ان میقاته است میقاته اسم کبیر بود
 چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که موقیته بود حرف اول
 ضمه دادند ثانی را فتوح سوم جایای تصغیر و آوردند حرف فیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
 دادند موقیته شد میقاته میقاته ان موقیته موقیته میقاته در اصل موقیته بود و او
 ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیابدل کردند میقاته شد بعد یا واقع شد بعد الف
 زائده آن یا را همزه بدل کردند میقاته شد بر این قیاس است میقاته ان موافق جمع
 تکسیر آن میقاته است میقاته اسم حدان بود چون خواستند که اسم حدان را جمع تکسیر کنند
 بسوی اصلش که موقیته بود حرف اول ثانی را فتوح دادند سوم جا الف جمع تکسیر و آوردند حرف فیکه
 مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیابدل
 بدل کردند موافق شد بعد و حرف از یک ضمیم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
 و در دوم ادغام کردند موافق شد موقیته تصغیر از ان میقاته است میقاته اسم کبیر بود چون خواستند

که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که موقیته بود حرف اول ضمه دادند ثانی را
 فتوح سوم جایای تصغیر و آوردند حرف فیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد
 الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیابدل کردند موقیته شد بعد و حرف از یک
 ضمیم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند موقیته شد موقیته
 ادقی او قیام ادق او قیام
 ان یا بار الف بدل کردن التقای ساکنین شد میان الف موافق الف را حذف کردند
 او قیام شد ادق جمع تکسیر از ان ادقی است ادقی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم حدان را
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که ادقی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتوح دادند سوم جا
 الف جمع تکسیر و آوردند حرف فیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند او قیام شد ضمیر بر یا ثقیل
 شد ضمیر یا را نیز حذف کردند و عوض تنوین در آخرش در آوردند او قیام شد ادق تصغیر از ان
 ادقی است ادقی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که
 ادقی بود حرف اول ضمه دادند ثانی را فتوح سوم جایای تصغیر و آوردند حرف فیکه مابعد یای تصغیر بود
 آنرا کسره دادند او قیام شد بعد ضمیر بر یا ثقیل بود انداختند یا را نیز حذف کردند و عوض او
 تنوین در آخرش در آوردند او قیام شد و المونث منه و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام
 در اصل قیام بود و حرف از یک ضمیم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
 باقیل دادند بعد ادل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و قیام شد
 و قیام در اصل و قیام بود و حرف از یک ضمیم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
 نقل کرده باقیل دادند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
 و قیام شد و قیام تصغیر از ان و قیام است و قیام اسم و حدان بود چون خواستند

که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتنه دادند و الف حدان را
حذف کردند و قبی شد بعد یا متحرک با قبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند و قبی شد
و قبی تصغیر از ان دقتی است و قبی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول مضموم است ثانی را فتنه دادند سوم جایای تصغیر در آورند و قبی شد بعد ه
و حرف از یک جنس بهم آید و اول ساکن ثانی متحرک دل را در دوم ادغام کردند و قبی شد
لغیف مفروق از باب فاعل الوجبی سوده شدن اسم ستور و جی یو سب
و جیا فو و ج و اجیان و اجون و جاه و جاره و جی و جی و جیا و جیان و جکار و جی و جی
و اجیه و اجیتان و اجیات اول و جی و جی و جیه و جی و جی و جیا فذاک موی
موجیان مویون موییه موییتان مویات مویجی مویجیه لم یوج لم یوج
لا یوجی لا یوجی کن یوجی کن یوجی الامر منه ایج لئوج لئوج لئوج و انشی عن
لا توج لا توج لا یوج لایوج الطرف منه مویجی موجیان مواج مویج و الاله منه
مویجی مویجان مواج مویج میجاة میجاتان مواج مویجیه میجات میجاتان مویجی
مویجی فعل التفضیل منه اوجی اوجیان اوجون اواج اویج والمونث منه و جی
و جیان و جیار و جی و جی ماضی معلوم و جی و جیا و جی و جیت و جیتا و جین و جیت
و جیتا و جیتیم و جیت و جیتا و جین و جیت و جیتا و جی و جی و جی و جی و جی و جی
بر یا نقل بود و نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء
ساکنین شد میان یا و او یار حذف کردند و جوا شد باقی بر اصل
خواندند تغلیل و جوا مجهول نیز چون تغلیل و جوا معلوم مضارع معلوم
یوجی یوجیان یوجون یوجی یوجیان یوجین یوجی یوجیان یوجون

و جیت

توجین توجیان توجین اوجی توجی مضارع مجهول یوجی یوجیان یوجون یوجی توجیان
یوجین توجی توجیان توجون توجین توجیان توجین اوجی توجی تغلیل مانند بخشی است
تغلیل اسم فاعل اسم مفعول طرف و آله اسم تفضیل هم چون باب می بر می است الامر
ایج ایجیا ایجی ایجیا ایجین ایج را از توجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند و ما بعد حذف ساکن مانند نظر کردند بعدین کله او مفتوح بود و جره وصل
بکسر و او شس در آورند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت
و قبی سقوط حرف علت شد اوج گردید بعد ه و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را
بر یا بدل کردند اوج شد لغیف مفروق از باب فعل لفعیل اتولی نزدیک شدن
و حاکم شدن و الولاية یاری کردن و والی شدن ولی ملی و لیا و ولایة هو الالیان
والون و لاة و لای و ولی و لیا و لیان و لای و ولی و الیه و الیمان و الیات
او ال ولی او لیه و ولی یوسه و لیا و ولایة فذاک موی مویان مویون موییه
موییتان مویات موی موی موییه لم یول لم یول لایلی لا یولی کن ملی کن یولی
الامر منه لیتول لیل لیل والنهی عنه لا تل لا تل لایل لا یول الطرف منه موی
مویان موال مویل و الاله منه سیلی سیلیان موال مویل سیلا سیلاتان موال موییه
سیلا سیلاتان موال موی موی فعل التفضیل منه اولی اولیان اولون اول اول
و انشئت منه ولی و لیان و لیات ولی و لینی ماضی معلوم ولی و لیا و لیا و لیت و لیتا
و لین و لیت و لیتا و لیتیم و لیت و لیتا و لیتیم و لیت و لیتا و لیتیم و لیت
و لیا و لیا و لیت و لیتا و لین و لیت و لیتا و لیتیم و لیت و لیتا و لیتیم و لیت
و لیتا مانند بخشی آه مضارع معلوم ملی لیان لیون ملی لیان لیون

طی جمع تکسیر از ان طاء است طاء اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که طادی بود حرف اول را ضمید انداختند
 مسکون ساخته الف و حدان را حذف کردند طوی شد بعد و او و یا هم آمدند
 نخستین حرف اندایشان ساکن بود و او را یا کرد و یا دریا او غام کردند طوی شد
 بعد و ضممه طار اکسره بدل کردند بحسب مناسبت یا طوی شد طوی یا جمع تکسیر از ان
 طاء است طاء و اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
 و کردند بسوی اصلش که طادی بود حرف اول را ضمید انداختند و آخرش
 الف محذوفه در آورده الف و حدان را حذف کردند طوی یا شد طیان جمع تکسیر
 از ان طاء است طاء و اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر
 کنند و کردند بسوی اصلش که طادی بود حرف اول را ضمید دادند و ثالث را
 مسکون ساخته در آخرش الف و نون در آورده الف و حدان را حذف
 کردند طویان شد بعد و او و یا هم آمدند نخستین حرف اندایشان ساکن و حدان
 یا کردند و یا دریا او غام کردند طیان شد بعد و ضممه طار اکسره بدل کردند از جهت
 مناسبت یا طیان شد طوی یا جمع تکسیر از ان طاء است طاء و اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که طادی بود
 حرف اول را اکسره دادند ثالث را فتح بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده
 الف و حدان را حذف کردند طویان شد بعد و یا واقع شد بر طرف بعد الف زائده
 آن یا را پیغمبر بدل کردند طویان شد طوی جمع تکسیر از ان طاء است طاء و اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که طادی بود

طی

حرف اول و ثالث را ضمید دادند بعد ثالث و او مسکونه در آورده الف و حدان را
 کردند طویان شد بعد و او و یا هم آمدند نخستین حرف اندایشان ساکن بود و او را یا کردند
 و یا دریا او غام کردند طویان شد بعد و او را اکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طوی
 نزد بعضی ضممه طار اکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طوی شد طوی تصغیر از ان
 طاء است طاء و اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را تصغیر کنند و کردند بسوی اصلش که
 طادی بود حرف اول را ضمید دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا او مفتوحه بدل کردند سوم
 جایای تصغیر و آورده طویان شد بعد و او و یا هم آمدند نخستین حرف اندایشان ساکن
 بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند طویان شد بعد و ثالث را حذف کردند طویان شد
 و نزد بعضی اعلال طویان از باب آخر میکنند بدین طریق که ضممه بر یا تقبیل بود انداختند
 التقای ساکنین شد میان یا و نون یا را حذف کردند طویان شد بعد و او و یا هم آمدند
 نخستین حرف اندایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند طویان شد بعد و طایفه
 طایفه میان طایفه طویان طویان طویان جمع تکسیر از ان طاء است طاء و اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است
 ثانی قابل حرکت بود آن را او مفتوحه بدل کردند سوم ج الف جمع تکسیر در آورده
 و تا و حدان را حذف کردند طویان شد بعد و ضممه را بر یا تقبیل بود انداختند التقای
 ساکنین شد میان یا و نون یا را حذف کردند طویان شد بعد و او واقع شد بعد الف
 زائده آن و او را پیغمبر بدل کردند طویان شد طوی جمع تکسیر از ان طاء است طاء و اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمید
 دادند و ثالث را مشد و ساخته فتح الف و تا و حدان را حذف کردند طویان شد بعد و تا و

ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تونین
 الف را حذف کردند مطوی شد مطوی تصغیر از ان طاویه است طاویه اسم کبر بود چون خوا
 که اسم کبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بود او مفتوح
 بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند طوی شد بعد و او و یا بهم آمدند نخستین حرف
 از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا ادغام کردند طوی شد بعد یای ثالث را حذف
 کردند طوی شد مطوی مطویان مطویون مطاوی مطاوی در اصل مطاوی بود و او و یا بهم
 آمدند نخستین از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا ادغام کردند طوی شد بعد ه
 و او را کسه بدل کردند از جهت مناسبت یا مطوی شد بر این قیاس است باقی
 مطاری جمع تکسیر از ان مطوی است مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند
 سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسه دادند مطاوی شد
 بعد و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را باید بدل کردند مطاوی شد بعد و حرف از یک جنس
 بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطاوی شد و تونین بکن حرف
 کردند برای منع صرف مطاوی شد مطی تصغیر از ان مطوی است مطوی اسم کبر بود چون خواستند
 که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضمه دادند و
 ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یای تصغیر بود آنرا کسه دادند مطوی
 شد بعد و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را باید بدل کردند مطوی شد بعد و حرف
 از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطوی شد
 بعد و او و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا ادغام کردند

و او و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا ادغام کردند

مطوی شد بعد هر دو یای آخر را حذف کردند مطی شد مطوی مطویان مطویات مطاوی
 مطی مطاوی جمع تکسیر از ان مطوی است مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
 وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول مفتوح است
 ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسه
 دادند مطاوی شد بعد و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را باید بدل کردند مطاوی شد
 بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
 مطاوی شد بعد یای وحدان را حذف کردند مطاوی شد مطی تصغیر از ان مطوی است
 مطوی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی
 بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یای تصغیر
 بود آنرا کسه دادند مطوی شد بعد و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را باید بدل کردند
 مطوی شد بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
 دوم ادغام کردند مطوی شد بعد و او و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
 و او را یا کردند و یا دریا ادغام کردند مطی شد بعد هر دو یای آخر را حذف کردند مطی
 شد انظر منه مطوی مطویان مطاوی مطی مطوی در اصل مطوی بود یا متحرک
 ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
 و تونین الف را حذف کردند مطوی شد مطویان بر اصل خود است مطاوی
 جمع تکسیر از ان مطوی است مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
 را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول مفتوح است ثانی را
 نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آن را

کسره دادند مطاوی شد بعد ضم بر یا ثقیل بودند انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تونین یا را حذف کردند مطاوی شد مطی تصغیر از ان مطوی است مطوی اسم کبر بود
چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه بالبعدهای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مطوی شد بعد و او و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مطی شد بعد یا ثالث را حذف کردند مطی شد
والا لامه مشه مطوی مطویان مطاوی مطی مطاوی در اصل مطوی بود یا متحرک با قبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف تونین
الف را حذف کردند مطوی شد مطویان بر اصل خود است مطاوی جمع تکسیر
از ان مطوی است مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول و ثانی را فتح
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بالبعدهای جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند مطاوی شد بعد ضم بر یا ثقیل بودند انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تونین یا را حذف کردند مطاوی شد مطی تصغیر از ان مطوی است
مطوی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی
بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه بالبعدهای
یا ای تصغیر بود آنرا کسره دادند مطاوی شد بعد و او و یا بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مطی شد
بعده یا ثانی را حذف کردند مطی شد مطاویان بر اصل خود است مطاوی جمع تکسیر

است

مطی مطاوی در اصل مطوی بود یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
مطاوی شد بر این قیاس است مطاویان مطاوی جمع تکسیر از ان مطاوی است مطاوی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که
مطوی بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بالبعدهای
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مطاوی شد بعد و ای وحدان را حذف کردند
مطاوی شد ضم بر یا ثقیل بودند انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را
حذف کردند مطاوی شد مطی تصغیر از ان مطاوی است مطاوی اسم کبر بود چون خواستند
که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه بالبعدهای تصغیر بود آنرا کسره دادند مطی شد بعد و او و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مطی شد
بعده یا ای ثالث را حذف کردند مطی شد مطاویان مطاوی مطی مطاوی در اصل
مطوی بود یا واقع شد بعد الف زانده آن یا را بهمزده بدل کردند مطاوی شد بر این قیاس
است مطاویان مطاوی جمع تکسیر از ان مطاوی است مطاوی اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطاوی بود
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بالبعدهای جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند بعد الف ساکن با قبل او و کسور آن الف را با بدل کردند مطاوی شد
بعده و حرف از یک چنین بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مطاوی شد مطی تصغیر از ان مطاوی است مطاوی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند
و کردند بسوی اصلش که مطاوی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم

کسور بود ثانی را بیا بدل کردند جایمان شد یا قلب مکانی کردند جاوون در اصل
 جایون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل در اصل بسلامت نماند است
 آن یا را همزه بدل کردند جاوون شد بعد و همزه در یک کلمه می آیند کی این
 ایشان کسور ثانی را بیا بدل کردند جاوون شد بعد ضمیر بر یا ثقیل بود نقل کرده
 بما ثقیل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یا را
 حذف کردند جاوون شد تعلیل دوم جاوون در اصل جایون بود قلب مکانی
 کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جایون شد بعد ضمیر
 بر یا ثقیل بود نقل کرده بما ثقیل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
 میان یا و او را حذف کردند جاوون شد جاوون جمع تکسیر از ان جاو است
 جاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که جای بود حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا
 در آورده الف وحدان را حذف کردند جایا شد بعد یا ممتحرک ما قبل مفتوح
 آن یا را با الف بدل کردند جاوون شد جایا جمع تکسیر از جاو است جاو اسم
 وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که جای بود حرف اول را ضمیر دادند ثالث را مشد و ساخته فتح دادند
 بعد شد و الف جمع تکسیر و آوردند و الف وحدان را حذف کردند جایا شد
 جمع تکسیر از ان جاو است جاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
 وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که جای بود حرف اول را
 ضمیر دادند ثالث را مشد و ساخته فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند

جی آن شد جی جمع تکسیر از ان جاو است جاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
 وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که جای بود حرف اول را ضمیر دادند
 ثالث را مسکون ساخته الف وحدان را حذف کردند جی شد بعد ضمیر جمیم را بکسره
 بدل کردند از جهت مناسبت یا جی و شد جایا جمع تکسیر از ان جاو است جاو اسم وحدان
 بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که جای بود
 حرف اول را ضمیر دادند ثالث را فتح دادند و در آخر الف ممدوده در آورده الف
 وحدان را حذف کردند از جهت تخفیف جی یا بعد ضمیر جمیم را بکسره بدل کردند از
 جهت مناسبت یا در اسما کن کردند از جهت تخفیف جی یا شد جیان جمع تکسیر از ان
 جاو است جاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند
 بسوی اصلش که جای بود حرف اول را ضمیر دادند ثالث را مسکون ساخته در آخر
 الف فنون مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف کردند جیان شد بعد ضمیر جمیم را
 بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جیان شد جایا جمع تکسیر از ان جاو
 است جاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
 و کردند بسوی اصلش که جای بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح
 ثالث الف جمع تکسیر و آورده الف وحدان را حذف کردند جی یا شد جیو
 جمع تکسیر از ان جاو است جاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
 وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که جای بود حرف اول
 و ثالث را ضمیر دادند بعد ثالث و او مسکون در آورده الف وحدان را حذف
 کردند جیو شد جیو تصغیر از ان جاو است جاو اسم مکرر بود چون خواستند که

اسم کبیر را مصغر کنند و در کوزه بسوی اصلش که جائے بود حرف اول را ضمه و او را
 ثانی قابل حرکت نبود اورا ابو او مفتوحه بدل کردند سوم جایابی تصغیر در آوردند
 جوئی شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
 و دوم ادغام کردند جوئی شد جائتیه جائتین جائتات جو ایایی جوئیست
 جائتیه در اصل جائتیه بود و واقع شد بعد از الف اسم فاعل و در اصل بسلا
 ناکده است آن یار اینه بدل کردند جائتیه شد بعد دو همزه در یک کلمه بهم آمدند
 کی از ایشان کسور ثانی را بیابدل کردند جائتیه شد و تعلیل دوم جائتیه در اصل
 جائتیه بود قلب مکانی کرده همزه را بجای یابردند و یار بجای همزه جائتیه شد
 برین قیاس است در باقی نیز جو ای یا جمع تکسیر از ان جائتیه است جائتیه اسم
 و عدان بود چون خواستند که اسم و عدان را جمع تکسیر کنند و در کوزه بسوی اصلش که
 جائتیه بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود اورا ابو او مفتوحه بدل کردند
 سوم جا الف جمع تکسیر و آوردند و تا و عدان را حذف کردند جوئی شد بعد
 یا واقع شد بعد الف فو اعل و ما قبل الف نیز حرف علت است آن یار
 همزه بدل کردند جوئی شد بعد همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان کسور
 بود ثانی را بیابدل کردند جوئی شد بعد همزه کسوره واقع شد میان الف
 و یا آن همزه را بیار مفتوحه بدل کردند جوئی شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح
 آن یار با الف بدل کردند جو ای شد تعلیل دوم جو ای جمع تکسیر از ان جائتیه است
 جائتیه اسم و عدان بود چون خواستند که اسم و عدان را جمع تکسیر کنند و در کوزه
 بسوی اصلش که جائتیه بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود اورا

ابو او مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر و آوردند تا و عدان را حذف کردند جوئی
 شد بعد قلب مکانی کرده همزه را بجای یابردند و یار بجای همزه جوئی شد بعد همزه کسوره
 واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیابدل کردند جوئی شد بعد یا متحرک
 ما قبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند جو ای شد حتی جمع تکسیر از ان جائتیه است
 جائتیه اسم و عدان بود چون خواستند که اسم و عدان را جمع تکسیر کنند و در کوزه
 اصلش که جائتیه بود حرف اول را ضمه و او را ثالث را مشد و ساخته فتحه الف
 و تا و عدان را حذف کردند جوئی شد جوئی تصغیر از ان جائتیه است جائتیه اسم
 کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و در کوزه بسوی اصلش که جائتیه بود حرف
 اول را ضمه و او را ثانی قابل حرکت نبود آن را ابو او مفتوحه بدل کردند سوم جایابی
 تصغیر در آوردند جوئی شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول را در دوم ادغام کردند جوئی شد و ترا رسد که گوئی همزه مفتوح ما قبل
 او کسور آن همزه را بیابدل کردند جوئی شد بعد یا و ثالث را حذف کردند جوئی
 شد بعد کسره یار اینه بدل کردند برای مناسبت تا از تائیت جوئی شد جوئی بمیان
 تمجیون ججائی تمجی می در اصل تمجیور بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل
 و او را تقار ساکنین شد میان یا و او نیز و بعضی اول افتاد لان الثانی علامه
 و علامه لا تحذف تمجیور شد بعد ضمه جمیم را کسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف
 یا و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را بیابدل کردند تمجی شد بر وزن مفصل
 نزد بعضی ثانی افتاد لان الثانی زائده و الزائده احق با حذف تمجی شد بعد
 ضمه جمیم را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا تمجی شد بر وزن منقل برین قیاس است

در باقی مجامعی جمع تکسیر از آن نمی است مجعی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مجبوس بود و حرف اول مفتوح است
 ثانی را نیز فتح دادند سوم جالف جمع تکسیر و آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
 کسره دادند مجایز شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بایدل کردند مجامعی شد
 و نزد بعضی همزه واقع شد بعد یا مد زانده آن همزه را بایدل کردند مجامعی شد بعد
 و دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول را در دوم ادغام کردند مجامعی شد مجعی تصغیر
 از آن مجعی است مجعی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند
 بسوی اصلش که مجبوس بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا تصغیر و آوردند
 حرفیکه با بعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مجبوس شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن
 را بایدل کردند مجعی شد بعد و دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
 ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجعی شد بعد یا ثالث را حذف کردند مجعی شد
 همچنین مجامعی مجامعی مجامعی جمع تکسیر از آن مجعی است مجعی اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که
 مجبوس بود و حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جالف جمع تکسیر
 و آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مجامعی شد بعد
 و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بایدل کردند مجامعی شد و تا و حدان
 را حذف کردند مجامعی شد مجعی تصغیر از آن مجعی است مجعی اسم کبر بود
 چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مجبوس بود
 بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا تصغیر و آوردند

حرفیکه با بعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند مجبوس شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور
 آن و او را بایدل کردند مجعی شد بعد و دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف
 از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجعی شد بعد یا ثالث را حذف
 کردند مجعی شد و تر رسید که گوی همزه مفتوح ماقبل او کسور آن همزه را بایدل
 کردند مجعی شد بعد یا ثالث را حذف کردند مجعی شد بعد کسره یا را فتح بدل کردند
 براسه مناسبت تا تا نیت مجعی شد لم یحج در اصل مجعی بود چون لم جائزه
 در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد و علامت جزمی سقوط حرکت شد
 اتقار ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند لم یحج شد و تر رسید که گوی
 همزه ساکن ماقبل او کسور آن همزه را بایدل کردند لم یحج شد بر این قیاس است
 در صیغهای واحد معلوم و مجهول و در تثنی و جزمین الامر منه جی جی جی جی جی
 چنین جی را از تثنی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد
 حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی
 سقوط حرکت شد اتقار ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند جی شد و تر
 رسید که گوی همزه ساکن ماقبل او کسور آن همزه را بایدل کردند جی شد
 تحلیل دوم جی در اصل اجبی بود ما خود از تثنی تا که علامت استقبال بود آنرا
 حذف کردند با بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کل او کسور بود همزه
 و وصل یکسر و اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند
 علامت وقفی سقوط حرکت شد اجبی گردید بعد کسره بر یا تقیل بود و نقل کرده
 با قبل دادند اتقار ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند اجبی شد بعد

بجركت جمیم از همزه وصل استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بجای شد و ترا صد که
 گوئی همزه ساکن ماقبل او کسور آن همزه را بیایدل کردند بجای شد علی بن القیاس
 در باقی نیز تعلیل بر همین دو وجه است در صیغه های امر بالام و نهی و تریار سد
 که گوئی تا آخر انظر منه مجیی جیکان مجایا مجی مجی واصل مجیی بود کسره بر یاقبل
 بود نقل کرده ماقبل دادند مجیی شد بر این قیاس جیکان مجایا جمع تکسیر از ان
 مجیی است مجیی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
 رو کردند بسوی اصلش که مجیی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند
 سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مجایی شد بعد همزه قلب مکانی کردند همزه را
 بجای یابردند و یار بجای همزه مجایی شد بعد همزه مکسوره واقع شد
 میان الف و یا آن همزه را بیایه مفتوحه بدل کردند مجایی شد بعد یا
 متحرک ماقبل او مفتوح آن را با الف بدل کردند مجایا شد مجیی تصغیر از ان
 مجیی است مجیی اسم بکتر بود چون خواستند که اسم بکتر را مصغر کنند رو کردند
 بسوی اصلش که مجیی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایایه
 تصغیر در آوردند مجیی شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف
 از ایشان ساکن اول را آوردوم ادغام کردند مجیی شد و الاله منه مجیی بجمیان
 مجایا مجیی مجایا جمع تکسیر از ان مجیی است مجیی اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف
 جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایی
 شد بعد قلب مکانی کرده همزه را بجای یابردند و یار بجای همزه

۱۲۸

مجایی شد بعد همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیایه مفتوحه بدل کردند
 مجایی شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن را با الف بدل کردند مجایا شد مجیی تصغیر
 از ان مجیی است مجیی اسم بکتر بود چون خواستند که اسم بکتر را مصغر کنند حرف اول را ضم
 دادند ثانی را فتح سوم جایایه تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجیی
 شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را آوردوم ادغام
 کردند مجیی شد مجیی مجایا جمع تکسیر از ان مجیی است مجیی اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا
 الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایی شد
 قلب مکانی کرده همزه را بجای یابردند و یار بجای همزه مجایی شد بعد همزه مکسوره
 واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیایه مفتوحه بدل کردند مجایی شد بعد یا متحرک
 ماقبل او مفتوح آن را با الف بدل کردند مجایا شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن را با الف
 بدل کردند مجایا کردند مجیی تصغیر از ان مجیی است مجیی اسم بکتر بود چون خواستند که
 اسم بکتر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایایه تصغیر در آوردند
 حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجیی شد بعد دو حرف از یک جنس بهم
 آمدند اولین حرف از ایشان ساکن اول را آوردوم ادغام کردند مجیی شد مجیی
 مجایا مجیی مجایا جمع تکسیر از ان مجیی است مجیی اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم
 جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد
 الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیایدل کردند مجایی شد بعد همزه

دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
 انداز شدند آن جمع تکسیر از ان ماد است ماد اسم وحدان بود چون خواستند
 که اسم وحدان را جمع کنند و کردند بسوی اصلش که ماد بود و حرف اول را
 ضمیه دادند ثالث را مسکون ساخته در آخرش الف و نون فریدتان در آورده
 الف وحدان را حذف کردند و آن شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و آن شد ماد و مانند ضربت
 ضربت است اما بسوی اصلش در میکنند مویده تصغیر از ان ماد است ماد
 اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که
 ماد بود و حرف اول را ضمیه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را ابو او مفتوحه
 بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند مویده و شد بعد دو حرف از یک جنس
 بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مویده شد ماد و آن ماد است
 مواد و مویده مواد جمع تکسیر از ان ماد است ماد اسم وحدان بود
 چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که ماد بود
 و حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را ابو او مفتوحه بدل کردند
 سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و تا وحدان را حذف کردند مواد و شد بعد
 دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در
 دوم ادغام کردند مواد شد ماد است اما بسوی اصلش میکنند
 مویده تصغیر از ان ماد است ماد اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را
 مصغر کنند حرف اول را ضمیه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را ابو او مفتوحه

بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند مویده شد انظر منة محمدان تمام مویده
 در اصل معد بود و دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مویده شد برین قیاس است
 محمدان تمام جمع تکسیر از ان محمد است محمد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
 وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول مفتوح است
 و ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
 کسره دادند محمد و شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
 کرده در دوم ادغام کردند محمد شد محمد تصغیر از ان محمد است محمد اسم کبیر بود چون
 خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول را ضمیه
 دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند
 محمد و شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
 در دوم ادغام کردند محمد شد و الا ان منة محمدان تمام مویده شد در اصل محمد بود
 دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده باقیل دادند
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مویده شد برین قیاس
 است محمدان تمام جمع تکسیر از ان محمد است محمد اسم وحدان بود چون خواستند
 که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول
 و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر
 بود آنرا کسره دادند محمد و شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
 اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند محمد شد محمد تصغیر از ان محمد است

مدا اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند در گذرند بسوی اصلش که مد و
 بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا را تصغیر در آوردند حرفیکه بالبعده یا تصغیر
 بود آن را کسره دادند نمید و شد بعه دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
 اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند نمید و شد وجه دوم نمید تصغیر از ان مد
 است مدا اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
 ثانی را فتح سوم جایا را تصغیر در آوردند نمید و شد مده مده تان مده نمید و شد
 در اصل مده بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
 نقل کرده بما قبل دادند بعه اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
 مده شد برین قیاس باقی ما جمع کسیر از ان مده است مده اسم وحدان بود
 چون خواستند که اسم وحدان را جمع کسیر کنند در گذرند بسوی اصلش که مده بود
 حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع کسیر در آوردند حرفیکه بالبعده الف جمع
 کسیر بود آنرا کسره دادند و تا وحدان را حذف کردند مده شد بعه دو حرف
 از یک جنس جمع شدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مده شد نمید و
 تصغیر از ان مده است مده اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند
 در گذرند بسوی اصلش که مده بود دو حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا
 تصغیر در آوردند حرفیکه بالبعده یا تصغیر بود آن را کسره دادند نمید و شد بعه
 دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
 نمید و شد وجه دوم نمید تصغیر از ان مده است مده اسم کبیر بود چون خواستند
 که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا را تصغیر در آوردند

نمید و شد برین قیاس است در تصغیر ظرف و آله تمدا و تا آخر بر اصل خود است
 فعل التفصیل منه آمد بدان ادون اما امید آمد در اصل آمد بود دو حرف از
 یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعه اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند آمد شد برین دو وجه است باقی آناد
 جمع کسیر از ان آمد است آمد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع کسیر کنند در گذرند بسوی اصلش که آمد بود دو حرف اول مفتوح است ثانی را
 دادند سوم جا الف جمع کسیر در آوردند حرفیکه بالبعده الف جمع کسیر بود آنرا کسره دادند
 اما در شد بعه دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
 ادغام کردند اما شد امید تصغیر از ان آمد است اما اسم کبیر بود چون خواستند
 که اسم کبیر را مصغر کنند در گذرند بسوی اصلش که آمد بود دو حرف اول را ضمه دادند
 ثانی را فتح سوم جایا را تصغیر در آوردند حرفیکه بالبعده یا تصغیر بود آن را کسره دادند
 امید و شد بعه دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
 در دوم ادغام کردند اما امید شد وجه دوم امید تصغیر از ان اما اسم کبیر بود
 چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا
 تصغیر در آوردند امید شد و المونث منه مدی مدیان مدیات مد مدیدی مد
 در اصل مدوی بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
 در دوم ادغام کردند مدی شد برین قیاس است باقی مد جمع کسیر از ان مدی است
 مدی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع کسیر کنند در گذرند بسوی
 اصلش که مدوی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده الف وحدان حذف کردند

مطیر بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده بما قبل او مطیر بود
 برین قیاس است باقی صیغه ها اسم مفعول مطار مطاران مطارون مطارة مطاران
 مطارات مطار در اصل مطیر بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار انقل
 کرده بما قبل او اند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن یار
 بالف بدل کردند مطار شد باقی نیز برین قیاس است الامر منه اظیر اظیرا اظیروا
 اظیری اظیرا اظرن اظرا از اظیر بنا کردند تا که علامت استقبال بود از اخذ
 کردند ما بعد حذف ساکن مانند بهره قطعی مخدوف را باز آوردند ام همان باشد
 بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعد یا متحرک
 ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده بما قبل او اند التقاء ساکنین شد
 میان یا و او یار اخذ کردند اظیر شد و در تثنیه جمع نون ساقت میشود مگر یک
 نون مبنی که بر حال میماند ناقص و او می از باب افعال الارضاء و جوشنود
 اگر اندین ارضی ارضی از ضار فهو مرض و ارضی میرضه ارضاء فذاک
 مرضی لم یرض لا یرضی لا یرضی لن یرضی کن یرضی الامر منه ارض کثر ض
 لیرض لیرض و لکنه عنه لا ترض لا ترضی لا ترضی لا یرض لیرض لیرضی لیرضی
 مرضیان مرضیات ماضی معلوم ارضی ارضیا ارضوا ارضت ارضت ارضین
 ارضیت ارضیتما ارضیتما ارضیتما ارضیتما ارضیتما ارضیتما ارضیتما ارضیتما
 ارضوا بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضممه بود آن و او
 را بیا بدل کردند ارضی شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یار بالف
 بدل کردند ارضی شد ارضیا در اصل ارضوا بود و او ی بود در کلمه ثالث

چون رابع گشت ما قبل او ضممه بود آن و او را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا در اصل
 ارضوا بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضممه بود آن و او را بیا بدل
 کردند ارضیا شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یار بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
 میان الف و او الف را حذف کردند ارضوا شد ارضت در اصل ارضوت بود و او ی بود
 در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضممه بود آن و او را بیا بدل کردند ارضیت شد بعد
 یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یار بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
 و تالف را حذف کردند ارضت شد ارضت در اصل ارضت بود و او ی بود در کلمه
 ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضممه بود آن و او را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعد
 یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یار بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
 و تالف حقیقه ساکن و تالف ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین و کل
 ارضون بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضممه بود آن و او را
 بیا بدل کردند ارضین شد برین قیاس است تا آخر ماضی مجهول ارضی ارضیا ارضوا
 ارضیت ارضیتا ارضیتا ارضیتا ارضیتا ارضیتا ارضیتا ارضیتا ارضیتا ارضیتا
 ارضیت ارضیتا ارضیتا در اصل ارضوا بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ما قبل او ضممه بود آن و او را بیا بدل کردند ارضیتا شد برین جهت ارضیتا ارضوا
 در اصل ارضوا بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضممه بود آن
 و او را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعد ضممه بر یا تقیل کرده بما قبل او اند بعد سلب
 حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یار اخذ کردند ارضوا شد ارضیت
 در اصل ارضوت بود ارضیتا در اصل ارضوا بود ارضیتا در اصل ارضون بود

او تیب بود و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیا بدل کردن تیب شد یا تیب
 در اصل یو تیب بود و او ساکن ماقبل او مفتوح آن و او را بالف بدل کردن یا تیب
 شد برین قیاس اند باقی مثال و او می از باب افتعال الایجاد و عد قول
 کردن ایعد یا تعد ایعد او فو مو تعد و او تعد یو تعد ایعد و ان ذاک مو تعد لم یعد
 لم یو تعد لایا تعد لایو تعد لن یا تعد لن یو تعد الامر منه ایعد لتو تعد لیا تعد لیا تعد
 والنهی عنه لایا تعد لایو تعد لایو تعد الطرف منه مو تعد مو تعد ان مو تعدات
مثال یائی از باب افتعال الایسار سیر کشتن و اعضا را و را بخش کردن
 یسیر ایساراً فهو یسیر و التیسیر التیسار ان ذاک تیسیر لم یسیر لایسیر و لایسیر
 ان تیسیر کن تیسیر الامر منه التیسیر لیتسیر لیتسیر والنهی عنه لایسیر لایسیر
 انظر من تیسیر
 که این باب یائی است و آتیب تیب و او یست التیسیر در اصل ایسیر بود
 یا واقع شد بجای فاکله در باب افتعال آن یار ابدال کردند التیسیر شده
 دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند التیسیر شد
 و برین قیاس است در باقی اجوف و او می از باب افتعال الایجاب
 قطع بیابان کردن اجتاب یجاب اجتاباً بانو مجتاب و اجتبب یجاب اجتیب یا
 ان ذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لایجتب کن یجتب کن یجتب الامر منه
 اجتیب یجتب یجتب یجتب والنهی عنه لایجتب لایجتب لایجتب
 لایجتب الطرف منه مجتاب مجتابان مجتابات ماضی معلوم اجتاب
 اجتاباً اجتباوا الخ اجتاب در اصل اجتوب بود و او متحرک ماقبل او

یجاب

مفتوح آن و او را بالف بدل کردند اجتاب شد برین قیاس است تا اجتاباً اجتبن در اصل
 اجتوب بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را بالف بدل کردند التفتار ساکنین شد
 میان الف و یاء الف را حذف کردند اجتبن شد برین قیاس تا آخر ماضی جمول
 اجتیب اجتیباً اجتیبوا اما آخر اجتیب در اصل اجتوب بود کسره بر و او ثقیل بود نقل
 کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او
 کسور آن و او را بیا بدل کردند اجسب شد برین قیاس است اجتیباً اجتبن در اصل
 اجتوب بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل
 بعده و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند التفتار ساکنین شد
 میان یاء و یاء حذف کردند اجتبن شد برین قیاس است تا آخر مضارع
 معلوم یجاب یجابان یجابون تا آخر یجاب در اصل یجتوب بود و او متحرک ماقبل
 او مفتوح آن و او را بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است
 یائی یجتبن در اصل یجتوب بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را
 بالف بدل کردند التفتار ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند
 یجتبن شد برین قیاس است یجتبن مضارع جمول یجتاب یجتابان
 یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود و او متحرک ماقبل او مفتوح
 آن و او را بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است در باقی
 یجتبن در اصل یجتوب بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را بالف بدل
 کردند التفتار ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند یجتبن شد برین
 قیاس است یجتبن مصدر اجتیباً در اصل اجتوباً بود و او متحرک ماقبل او کسور

آن دو را با یکدیگر کردند اجتناب باشد اسم فاعل مجتنب مجتبان مجتبان مجتبان
 مجتبان در اصل مجتوب بود و متحرک ماقبل او و مفتوح آن دو را با الف بدل کردند
 مجتبان شد برین منوال است تا آخر اسم مفعول مجتبان الخ مجتبان در اصل مجتوب
 بود و متحرک ماقبل او مفتوح آن دو را با الف بدل کردند مجتبان شد برین قیاس است
 باقی الامر منه اجنب اجنبا
 علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور
 در اول در آوردند امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی
 سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند
 اجنب شد و در بانی نون ساقط شد التقاء ساکنین نمیشود اجوف یا بی از باب
 افعال الاختیار برگزیدن و بخوابش دل کار کردن اختار اختار اختار اختار
 و اختیر اختار
 اختیر
 مختارات این باب بقیاس اجناب مجتانب است در حق تعلیل و تشریف
 اما فرق همین است که اجناب مجتانب و ادیست و این باب یائی است اختار
 در اصل اختیر بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یاء با الف بدل کردند اختار شد
 اختار در اصل مختیر بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یاء با الف بدل کردند اختار شد
 ماضی مجهول اختیر شد اختیر در اصل اختیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل او
 بعد سلب حرکت ماقبل اختیر شد اختیر در اصل اختیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
 ماقبل او حذف حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاء و یاء حذف کردند اختیر شد

الامر منه اختار اختارا
 استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اول در آوردند
 امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء
 ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند اختار شد ناقص یائی از باب
 افعال الاختیار برگزیده شدن اجنبی مجتبی اجتناباً فوجتبی و اجنبی مجتبی اجتناباً فذاک
 مجتبی لم یجتب
 عنه لا یجتب
 اجنبی در اصل اجنبی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یاء با الف بدل کردند
 اجنبی شد اجنبوا در اصل اجنبوا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یاء
 با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واء الف را حذف
 کردند اجنبوا شد همچنین است اجنب اجنب ماضی مجهول اجنبی اجنبیا
 اجنبوا اما آخر اجنبوا در اصل اجنبوا بود ضمیر بر یا ثقیل بود نقل کرده
 ماقبل او حذف حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واء
 یاء را حذف کرده اجنبوا شد مضارع معلوم مجتبی مجتبان مجتبان تا آخر
 مضارع مجهول مجتبی مجتبان مجتبان تا آخر اسم فاعل مجتبی مجتبان مجتبان
 مجتبی مجتبیان مجتبیات مجتبی در اصل مجتبی بود ضمیر بر یا ثقیل
 بود و انداختند التقاء ساکنین شد میان یاء و یون یاء را حذف کردند
 مجتبی شد مجتبیون در اصل مجتبیون بود ضمیر بر یا ثقیل بود نقل کرده
 ماقبل او حذف حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاء و یاء حذف کردند

از باب استفعال الاستقامه راست شدن راست ماندن استقامت استقامت
 تو مستقیم و مستقیم استقامت فدا استقامت مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم
 کن استقام الامر مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم
 الطرف منه مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم
 تا آخر استقام در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او
 را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
 آن و او را با الف بدل کردند استقام شد تا استقامت تا همین است استقامت در اصل
 استقوم بود و او متحرک بود اکنون با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت او را نقل کرده با قبل
 دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند
 التقارساتین شد میان الف و میم الف را حذف کردند استقام شد برین قیاس است
 تا آخر ماضی مجهول استقیم در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
 و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او ساکن با قبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند
 استقیم شد برین قیاس است تا استقیمتا استقم در اصل استقومن بود و او
 متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او
 ساکن با قبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند التقارساتین شد میان یا و میم
 یا را حذف کردند استقام شد برین قیاس تا آخر مضارع استقیم استقیمان استقیمین تا آخر
 استقیم در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده
 با قبل دادند بعد و او ساکن با قبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند استقیم شد
 برین قیاس است در باقی مگر در استقم و استقم التقارساتین شد میان یا و میم یا

حذف میشود مضارع مجهول استقام استقامان استقامون تا آخر استقام در اصل استقوم
 بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل
 متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند استقام شد
 برین قیاس است در باقی مگر در استقم و استقم و او را با الف بدل شده با التقارساتین
 بمقتباد اسم فاعل مستقیم مستقیمان تا آخر مستقیم در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل
 او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او ساکن با قبل او مکسور
 آن و او را بیابدل کردند مستقیم شد برین قیاس تا آخر اسم مفعول مستقیم مستقیمان
 مستقامون تا آخر مستقام در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
 و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
 آن و او را با الف بدل کردند مستقام شد برین قیاس است باقی الامر منه استقام استقامتا
 استقیما استقیما استقیما استقم استقم از استقم بنا کردند تا علامت استقبال بود
 آن را حذف کردند با بعد حذف ساکن ماند همزه وصل یکسره در اولش در آورند امر همان باشد
 بسکون آخرش را وقت کردند علامت قفی سقوط حرکت شد التقارساتین شد میان
 یا و میم یا را حذف کردند استقام شد و در تنبیه و جمع سقوط نون میشود ناقص یا نه
 از باب استفعال الاستقامه راست شدن راست ماندن استقامت استقامت
 استقامت فدا استقامت مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم
 استقام الامر مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم
 الطرف منه مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم مستقیم
 تا آخر استقام در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او
 را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
 آن و او را با الف بدل کردند استقام شد تا استقامت تا همین است استقامت در اصل
 استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت او را نقل کرده با قبل
 دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند
 التقارساتین شد میان الف و میم الف را حذف کردند استقام شد برین قیاس است
 تا آخر ماضی مجهول استقیم در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
 و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او ساکن با قبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند
 استقیم شد برین قیاس است تا استقیمتا استقم در اصل استقومن بود و او
 متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او
 ساکن با قبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند التقارساتین شد میان یا و میم
 یا را حذف کردند استقام شد برین قیاس تا آخر مضارع استقیم استقیمان استقیمین تا آخر
 استقیم در اصل استقوم بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده
 با قبل دادند بعد و او ساکن با قبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند استقیم شد
 برین قیاس است در باقی مگر در استقم و استقم التقارساتین شد میان یا و میم یا

مضارع مجهول یستنجی یستنجیان تا آخر اسم فاعل مستنجی مستنجیان تا آخر اسم مفعول مستنجی
 مستنجیان تا آخر الامر منه استنجب استنجیا استنجیوا تا آخر استنجب را از مستنجی بنا کردند
 تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند بهره وصل کبیره
 اولش در آورند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
 حرف علت شد استنجب گردید و در باقی سقوط نون شد مصدر استنجیاً در اصل
 استنجیا بود و واقع شد بر طرف بعد از الف زائد آن یار بهره بدل کردند استنجیاً
 شد لقیف مقرون از باب استفعال الاستنجیاء فمردن استنجی یستنجی
 استنجیاً فمردن استنجی و استنجی یستنجی استنجیاً فذاک مستنجی لم یستنجی لم یستنجی لا یستنجی
 کن یستنجی کن یستنجی الامر منه استنجی لم یستنجی و النبی عنه لا یستنجی لا یستنجی
 لا یستنجی لا یستنجی الطرف منه مستنجیان مستنجیات ماضی معلوم استنجی استنجیاً استنجیوا
 استنجیت استنجیا استنجین استنجیت استنجیت استنجیت استنجیت استنجیت استنجیت
 استنجیت ماضی مجهول استنجی استنجیا استنجیوا تا آخر مضارع معلوم استنجی استنجیان استنجیون تا آخر
 مضارع مجهول یستنجی یستنجیان استنجیون تا آخر اسم فاعل استنجی استنجیان استنجیون تا آخر
 مستنجی در اصل مستنجی بود و نیمه بر یا قلیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
 یا و نون یار حذف کردند مستنجی شد اسم مفعول مستنجی مستنجیان مستنجیون مستنجیت
 مستنجیان مستنجیات مستنجی در اصل مستنجی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یار
 بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و نون الف را حذف کردند
 مستنجی شد الامر منه استنجی استنجیت استنجیوا استنجیت استنجیان استنجی را
 از مستنجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند و بعد حذف

ساکن ماند بهره وصل کبیره در اولش در آورند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
 وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استنجی گردید و در باقی سقوط نون میشود
 مصدر استنجیاً در اصل استنجیاً بود واقع شد بر طرف بعد از الف زائد آن یار بهره
 بدل کردند استنجیاً شد و نیز جائز است که گویند استنجی استنجی استنجیوا فمردن استنجی
 استنجی استنجیاً فذاک مستنجی لم یستنجی لم یستنجی لا یستنجی کن یستنجی کن یستنجی الامر منه استنجی
 لا یستنجی لا یستنجی الطرف منه مستنجیان مستنجیات ماضی معلوم استنجی استنجیاً استنجیوا
 استنجیت استنجیا استنجین استنجیت استنجیت استنجیت استنجیت استنجیت استنجیت
 استنجیت ماضی مجهول استنجی استنجیا استنجیوا تا آخر مضارع معلوم استنجی استنجیان استنجیون تا آخر
 مضارع مجهول یستنجی یستنجیان استنجیون تا آخر اسم فاعل استنجی استنجیان استنجیون تا آخر
 مستنجی در اصل مستنجی بود و نیمه بر یا قلیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
 یا و نون یار حذف کردند مستنجی شد اسم مفعول مستنجی مستنجیان مستنجیون مستنجیت
 مستنجیان مستنجیات مستنجی در اصل مستنجی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یار
 بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و نون الف را حذف کردند
 مستنجی شد الامر منه استنجی استنجیت استنجیوا استنجیت استنجیان استنجی را
 از مستنجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند و بعد حذف

اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یار ابا الف بدل کردند اتقار ساکنین شد میان الف
 ویا الف را حذف کردند استخیم شد برین قیاس است تا آخر اضی بمجول استخی استخیا
 استخو اما آخر استخی در اصل استخی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند
 بعده یار حذف کردند از جهت خفت استخی شد استخیا در اصل استخیا بود کسره بر یا
 ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند بعده یار حذف کردند لاجل تخفیه استخیا شد استخیا
 در اصل استخیا بود ضمیر بر یا ثقیل دانسته نقل کرده ماقبل دادند بعد سلب حرکت
 ماقبل اتقار ساکنین شد میان یا و او یار حذف کردند استخیا شد بعده یا متحرک
 ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده ماقبل دادند اتقار ساکنین شد
 میان یا و او یار حذف کردند استخیا شد استخیت در اصل استخیت بود کسره بر یا
 ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند بعده یار حذف کردند از جهت خفت استخیت شد
 برین قیاس است استخیتا استخیم در اصل استخیم بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
 ماقبل دادند اتقار ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند استخیم شد
 برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم استخیم استخیمان استخون تا آخر استخی در اصل
 استخی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند اتقار ساکنین شد میان
 هر دو یا یا اول را حذف کردند استخی شد استخیمان در اصل استخیمان بود کسره
 بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند بعده یار حذف کردند لاجل تخفیه استخیمان
 شد استخیمون در اصل استخیمون بود ضمیر بر یا ثقیل کرده ماقبل دادند بعده
 سلب حرکت ماقبل اتقار ساکنین شد میان یا و او یار حذف کردند
 استخیمون شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده

استخیا

ماقبل دادند اتقار ساکنین شد میان یا و او یار حذف کردند استخیمون در اصل
 استخیمون بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند اتقار ساکنین شد میان
 هر دو یا یا اول را حذف کردند استخیمون شد مضارع مجول استخیم استخیمان استخون تا آخر
 استخی در اصل استخی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار ابا الف بدل کردند استخیا شد بعده
 یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده ماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک
 بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یار ابا الف بدل کردند اتقار ساکنین شد میان
 هر دو الف الف اول را حذف کردند استخی شد استخیمان در اصل استخیمان بود
 یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده ماقبل دادند یا در اصل
 متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یار ابا الف بدل کردند بعده
 الف را حذف کردند از جهت خفت استخیمان شد استخون در اصل استخیمون بود یا
 متحرک ماقبل او مفتوح آن یار ابا الف بدل کردند اتقار ساکنین شد میان
 الف و او الف را حذف کردند استخیمون شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت یار نقل کرده ماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح
 گشت آن یار ابا الف کردند اتقار ساکنین شد میان الف و او الف را حذف
 کردند استخون شد استخیم در اصل استخیم بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
 حرکت یار نقل کرده ماقبل دادند اتقار ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را
 حذف کردند استخیمون شد استخیم واحد مؤنث مخاطبه در اصل استخیمون بود یا
 متحرک ماقبل او حرف مفتوح آن یار ابا الف بدل کردند اتقار ساکنین شد
 میان الف ویا الف را حذف کردند استخیمون شد بعده یا متحرک ماقبل او

انرا حذف کردند و بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخرش اوقف کردند
 علامت وقفی سقوط حرکت علت شد تصاب شد و در باقی سقوط نون میشود مصعب
 از باب تفاعل التجاب یا یکدیگر دوستی داشتن تجاب تجاب تجاب فاعل تجاب
 تجاب فاعل تجاب لم تجاب لم تجاب لم تجاب لا تجاب لا تجاب ان تجاب
 ان تجاب الامر منه تجاب تجاب تجاب لیتجاب لیتجاب لیتجاب
 انظر منه متجاب متجابان متجابات تجاب در اصل تجاب بود و حرف از یک جنس
 بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تجاب شد برین قیاس
 است در باقی ماضی مجول تجوب تجوب تجوب در اصل تجوب بود و حرف
 از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تجوب شد
 برین قیاس است در باقی مضارع معلوم تجاب تجابان تجابون ان تجاب در اصل
 تجاب بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
 ادغام کردند تجاب شد برین قیاس است در تمام باب مضارع مجول تجاب تجابان
 تجابون تا آخر تجاب در اصل تجاب بود و حرف از یک جنس بهم آمدند ان اسم
 فاعل متجاب متجابان ان متجاب در اصل متجاب بود و حرف از یک جنس بهم آمدند
 ان اسم مفعول متجاب ان تعلق بر قیاس اسم فاعل الامر منه تجاب تجاب تجاب تا آخر
 تا بانی تجاب تا بانی تجاب را از تجاب بنا کردند تا که علامت استقبال بود ان حذف
 کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخرش اوقف کردند علامت
 وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با با اول که ساکن شده بود
 برای ادغام و بار ثانی که ساکن شده بود برای علامت وقفی بعضی بار ثانی را فتح دادند

و بعضی کسره و بعضی ترک ادغام کردند چنانچه گذشت فصل در بیان یازده حروف که باب
 تفاعل و تفاعل بجاء فاعل می آیند و تا از جنس اینها نموده ادغام میکنند تا و تا و ال
 و زا و سین و شین و صداد و ضاد و طاد و لا و تراب خاک شدن اترت تیرت اترت فاعل تیرت
 و اترت تیرت اترت فاعل تیرت لم تیرت لم تیرت لا تیرت لا تیرت ان تیرت ان تیرت
 الامر منه اترت لیرت لیرت لیرت و انهی عنه لا تیرت لا تیرت لا تیرت لا تیرت
 انظر منه تیرت تیرت ان تیرت
 تیرت ان تیرت
 ادغام کردند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تیرت شد برین قیاس
 است در باقی ماضی مجول تیرت تیرت تیرت در اصل تیرت بود و حرف
 از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تیرت شد
 برین قیاس است در باقی مضارع معلوم تیرت تیرت تیرت ان تیرت در اصل
 تیرت بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
 ادغام کردند تیرت شد برین قیاس است در تمام باب مضارع مجول تیرت تیرت
 تیرت تا آخر تیرت در اصل تیرت بود و حرف از یک جنس بهم آمدند ان اسم
 فاعل متیرت متیرت ان متیرت در اصل متیرت بود و حرف از یک جنس بهم آمدند
 ان اسم مفعول متیرت ان تعلق بر قیاس اسم فاعل الامر منه تیرت تیرت تیرت تا آخر
 تا بانی تیرت تا بانی تیرت را از تیرت بنا کردند تا که علامت استقبال بود ان حذف
 کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخرش اوقف کردند علامت
 وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با با اول که ساکن شده بود
 برای ادغام و بار ثانی که ساکن شده بود برای علامت وقفی بعضی بار ثانی را فتح دادند

یشتند بود و واقع شد بجای فاعله در باب تفاعل تا اطا کردند و طوا او فاعله کردند
 آنچه شد برین قیاس است در باقی مضارع معلوم و مجهول اسم فاعل و اسم مفعول
 در همه بیک قیاس است مصدر را طوا در اصل نظر بود و طوا واقع شد بجای فاعله در باب
 تفاعل تا اطا کردند و طوا او فاعله کردند و همزه وصل بکسر برای تعدی است بسکون
 در اولش در آوردند اطرا شد الامر منظره اطرا تا آخر اطرا از نظر بنا کردند که علامت
 استقبال بود آن حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش
 در آوردند امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقتی سقوط
 حرکت شد اطرا شد همزه وصل در اول ماضی و مصدر و امری آید و در بانی نمی آید
 در تمامی این بابها ادراک در اصل تدارک بود و ال واقع شد بجای فاعله در باب
 تفاعل تا ادا ال کردند و ال را در ال او فاعله کردند و همزه وصل کسور براس
 تعدی است بسکون در اولش در آوردند ادراک شد برین قیاس است تا آخر
 ماضی مجهول ادراک در اصل تدارک بود و ال واقع شد بجای فاعله در باب
 تفاعل تا ادا ال کردند و ال را در ال او فاعله کردند و همزه وصل مضموم براس
 تعدی است بسکون در اولش در آوردند ادراک شد تا آخر مضارع معلوم بیادک
 در اصل تدارک بود و ال واقع شد بجای فاعله در باب تفاعل تا ادا ال کردند
 و ال در ال او فاعله کردند و ادراک شد برین قیاس است در باقی معلوم مجهول
 و اسم فاعل و اسم مفعول الامر منظره ادراک را از تدارک بنا کردند که علامت
 استقبال بود آن را حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند همزه وصل کسور در اول
 او در آوردند امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقتی

بجای

سقوط حرکت شد ادراک شد باقی سقوط یون شد مصدر ادراک در اصل تدارک بود و
 ال واقع شد بجای فاعله در باب تفاعل تا ادا ال کردند و ال او فاعله کردند و همزه
 وصل کسور برای تعدی است بسکون در اولش در آوردند ادراک شد تعلیل باقی ابواب
 مانند تعلیل این دو باب است که نوشته شد یعنی بابهای تفاعل برابر تفاعل و بابهای
 تفاعل برابر تفاعل قیاس باید کرد باب افعال تخصیصی تا آخر تخصیص در اصل
 افعال بود و صادر واقع شد بجای فاعله در باب افعال تا اضا کردند و تخصیص شد بعد
 دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تخصیص شد بعده بحرکت
 خا استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را حذف کردند تخصیص در اصل تخصیص بود
 خا و واقع شد بجای فاعله در باب افعال تا اضا کردند و تخصیص شد بعده دو حرف
 از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تخصیص شد برین قیاس است باقی
 باب دیگر تخصیصی تا آخر تخصیص در اصل افعال تخصیصی بود و صادر واقع شد بجای
 فاعله در باب افعال تا اضا کردند و تخصیص شد بعده دو حرف از یک جنس بهم
 آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند تا ساکنین شد میان خا و صادر خا را
 کسره دادند لان الساکن اذا تحركت بالکسره صادر اول ساکن ثانی متحرک
 اول را در دوم ادغام کردند تخصیص شد بعده بحرکت خا استغنا از همزه وصل حاصل
 گشت همزه را حذف کردند تخصیص شد تعلیل مضارع نیست تخصیص در اصل تخصیص بود
 تا واقع شد بجای فاعله در باب افعال تا اضا کردند و تخصیص شد بعده دو حرف

جلد پنجمین مغرب معاملات بین
 مشفق و قایم محشی از امام صدر الشریعہ درسی تدریس
 قدوری محشی تالیف امام ابو الحسن درسی متداول
 قصہ شیعہ
 مختصر تافع مولف شیخ ابوالقاسم -
 پدایہ الہدایہ از علامہ شیخ محمد بن حسن -

علم الکلام

شرح عقائد سنکفی محشی از علامہ نقاشانی
 حاشیہ خیالی محشی شرح عقائد درسی -
 حاشیہ عبدا حکیم بر خیالی -
 علم الفرائض اہل سنت
 سراجیہ محشی معروف درسی نظامی -
 خلاصہ الفرائض از مولوی نعیم احمد

اخلاق

ایضاً بر العلوم بیان اخلاق علوم دین میں
 اعلیٰ درجہ کی کتاب از امام ابو حامد بن محمد علی

مترققات و ینیہ

تجیر رویا خواب کی تجیر روایت حضرت ابن
 سیرین -
 مجموعہ خطبہ شامل از خطبہ از قسم جمعہ و
 جمعہ و نکاح و غیرہ -
 شجرہ باختری و دائرہ امام

وعای گنج العرش مع شش فصل مشہور
 نقوش معظم دافع بلیات و عم کا تدریسی
 اور ایک مشت ایک سو کلمے فیصدی ۱۲ باقیں
 صلوة صحیحہ نظامی -
 ادویہ زیارت مدینہ منورہ

احادیث

تیسیر الوصول الی احادیث جامع
 الاصول مؤلف شیخ عبدالرحمن مینی -
 جامع ترمذی امام ابو عیسیٰ صحیح ست
 میں سے مع رسالہ اصول حدیث جرجانی و
 شمائل ترمذی جدید -

قطبانی شہاب الدین قسطلانی کی شرح
 صحیح البخاری سسی بارشاد انسانی -
 قسطلانی دس مجلدات میں پوری شرح خطبہ
 سنن ابی داؤد ہر جلد کامل دو
 جلد میں از امام سلیمان بن اشعث اصل صحیح
 دلائل الخیرات با ترجمہ فارسی و اسرار
 متبرکہ و خواص اسماء حسنی معروف -

عناصر الخیرات با ترجمہ اردو از حکیم
 ناصر علی صاحب اردو بے نقطہ درود
 کا مجموعہ -